

بامعلم یا مدیر با علاقه و تعهد بیشتری پیشقدم خواهند شد.

۵- معلم باید حافظ اسرار و مسایل دانش آموز و خانواده‌ها باشد. از نظر تربیتی، وقتی که دانش آموزی شخصیت خود را لکه‌دار می‌بیند، گاهی برای ادامه و انجام دادن یک اشتباه یا خطای تربیتی جری تر می‌شود. به‌خصوص اگر در مدرسه و خانواده مورد نکوهش و سرزنش متعدد قرار بگیرد، این حالت با شدت بیشتری بروز می‌کند. بنابراین، توصیه می‌کنیم که معلم حافظ اسرار دانش آموز باشد. و در تماسها و جلسات با خانواده‌ها در خصوص نحوه برخورد با مشکلات رفتاری بچه‌ها، اصول و روشهایی را به آنان ارائه دهد. لازمه این کار هم صلاحیت علمی و تربیتی خود معلم است تا بتواند هنگام ضرورت آنان را هدایت کند.

۶- بهتر است درایام برگزاری امتحانات و شاید پیش از آن، معلمان با اولیا جلسات مشترکی تشکیل دهند و در مورد چگونگی برخورد با دانش‌آموزان و فراهم ساختن زمینه و شرایط مناسب برای مطالعه و درس خواندن آنان گفتگو و تبادل نظر کنند. برای مثال، والدین باید به این نکته توجه کنند که بین پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان و امنیت خاطر آنان، رابطه مستقیمی وجود دارد. بدون شک دانش‌آموزی که در یک خانواده از هم گسیخته به‌سر می‌برد و اختلاف و مشاجرات والدین امنیت خاطر و سلامت عاطفی او را به هم می‌زند، افت تحصیلی و کاهش علاقه به درس و مطالعه خواهد داشت. تجربه نشان داده است که معلمان در آگاه کردن والدین و کنترل رفتار آنان، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند.

در نظر نوجوان بپرکنند. در هندسه تربیت، هر عامل نقش و جایگاه خاص خود را دارد و وجودش ضروری است. با این که نمی‌توان این قبیل فقدانها را به طور کامل جبران کرد، ولی معلم آگاه می‌تواند آثار نامطلوب آنها را تا حدودی کاهش دهد و بر آرامش و اعتماد کودک بیفزاید.

معلم هرگز جای پدر را نمی‌گیرد؛ ولی می‌تواند با برخورد انسانی و عاطفی احساس منفی بی‌پدری را در وجود کودک کاهش دهد. بنابراین، ارتباط خانه و مدرسه برای تحقق تعلیم و تربیت سالم امری بسیار ضروری است و تشکیل انجمن اولیا و مربیان از این ضرورت نشأت می‌گیرد. البته در شرایط فعلی، انجمن اولیا و مربیان جایگاه واقعی خود را پیدا نکرده است و جلسات انجمن بیشتر صرف حل و فصل امور غیر آموزشی می‌شود. یکی از اموری که انجمن اولیا و مربیان باید انجام دهد، تشکیل جلسات آموزش خانواده است زیرا این انجمن می‌تواند در تشکیل مطلوب‌تر این جلسات، نقش مؤثری ایفا کند. اگر کلاسها و جلسات آموزش خانواده خوب اجرا شوند در ایجاد ارتباط بین خانه و مدرسه تأثیر فوق‌العاده‌ای خواهد گذاشت. البته زمانی نتیجه این جلسات بیشتر خواهد شد که معلمان نیز در آنها شرکت کنند. زیرا تربیت دانش‌آموزان به یکی از این دو نهاد و یا به هر دو ارتباط دارد. علاوه بر تشکیل چنین جلساتی، معلم می‌تواند با توجه به نکات زیر ارتباط لازم را با والدین برقرار کند:

۱ - سعی کنید شناخت لازم را از مسایل و مشکلات اخلاقی و تربیتی دانش‌آموزان به دست آورد. او می‌تواند از این طریق، مشکلات عاطفی و رفتاری ناشی از روابط خانوادگی را از دیگر مشکلات تشخیص دهد و برای حل مشکل اقدام کند. با وجود آن که ستاد تربیتی و مربی پرورشی نیز در مدارس فعالیت می‌کنند، این شرایط شکل مطلوب تعلیم و تربیت نیست و باید زمانی برسد که معلم، تعلیم و تربیت را با وحدت و رویه واحد به انجام برساند.

۲ - اگر معلمی تشخیص داد که مشکل عاطفی و یا درسی دانش‌آموز به نبود روابط سالم در بین اعضای خانواده مربوط است، می‌تواند والدین او را در زمان و ساعت مناسب به مدرسه دعوت کند و در یک یا چند جلسه بحث و گفتگو، مشکل عاطفی یا درسی دانش‌آموز را به آنان یادآور شود و با توضیح تأثیرات خانواده، آنان را متوجه وظایفی کند که در زمینه تربیت فرزند خود به عهده دارند. ممکن است لازم باشد در یکی از جلسات از خود دانش‌آموز نیز دعوت شود تا در این گفتگو شرکت کند.

۳ - بین معلم و عوامل دیگر تربیتی مدرسه، بخصوص ستاد تربیتی و مربی پرورشی باید ارتباط و هماهنگی لازم وجود داشته باشد. چون بعید نیست که مربی تربیتی از وضع تربیتی خانواده‌ای دانش‌آموزی اطلاعات کافی داشته باشد و در صورت نیاز، در اختیار معلم قرار دهد.

۴ - معلم باید هنگام ملاقات با والدین، اصول احترام و اخلاق را رعایت کند. اگر والدین احساس کنند که در ملاقاتهای مدرسه به آنان احترام گذاشته می‌شود، در همدلی و همکاری

در نظر فرزندان، پدر و مادر مهم‌ترین و زیباترین شخصیت و کاملترین انسانها به حساب می‌آیند و آن‌چه که از والدین سر می‌زند، برای آنان مطلوب‌ترین رفتار است. به همین دلیل، آنان با رفتار و عملکرد پدر و مادر خود همانندسازی می‌کنند و سعی دارند خود را به همان شکل درآورند. معلم نیز باید از مکانیسم تأثیر خانواده کودک آگاهی کافی داشته باشد. ضرورت و اهمیت این آگاهی در آن است که معلم و والدین و باغبان گل‌های فطرت متربی هستند. شناخت متقابل این دو و همسویی آنان در پرورش فرزندان، امری بسیار اساسی است. گلستانی را در نظر بگیرید که در آن، دو باغبان به پرورش گلها می‌پردازند. اگر هر کدام از آنان بی‌خبر از دیگری به گلها آب بدهد، دو وضعیت پیش می‌آید، ممکن است باغبان دیگر نیز همان کار را تکرار کند و یا به امید باغبان دیگر، از گلها مراقبت نکند، هر دوی این حالت برای پرورش گل زیان‌بار است و نتیجه این ناهماهنگی، پژمردن گلهاست. فطرت آدمی نیز چنین است.

اگر معلم در مدرسه به نوعی فعالیت داشته باشد و پدر یا مادر در خانواده طور دیگری رفتار کنند، بر دانش‌آموز آثار منفی برجای خواهد گذاشت. زیرا پیام تربیتی باید وحدت داشته باشد تا تأثیر بگذارد اگر دو پیام متضاد به دانش‌آموز برسد، باعث سردرگمی و تعارض او می‌گردد و مانع می‌شود که جهت تربیتی سالم خود را بیابد. برای مثال، وقتی که معلمی دانش‌آموز دختری را به رعایت حجاب دعوت می‌کند، خانواده و بخصوص مادر نیز باید همین پیام را به او القا کند. اگر مادر با رفتار و کردار خود به حجاب بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی نشان دهد، کودک در پیدا کردن الگوی تربیتی با مشکلات جدی مواجه خواهد شد و اگر از این حالت روحی نجات نیابد، به اختلال رفتاری روانی دچار خواهد شد. هریک از رفتارهای کودک را که در نظر بگیریم، چنین ضرورتی در هماهنگی خانه و مدرسه احساس می‌شود.

اهمیت و نقش هماهنگیهای تربیتی بین خانه و مدرسه، وقتی بیشتر احساس می‌شود که دانش‌آموزی به دلیل تأثیرات منفی خانواده مشکل یا مسئله عاطفی و روانی پیدا کند. فرض کنید دانش‌آموزی به دلیل فقدان روابط سالم بین اعضای خانواده و اختلافات پدر و مادر، امنیت روانی خود را ازدست داده است. او در گوشه کلاس نگران و افسرده می‌نشیند و توجه لازم را به درس معلم ندارد. در این حالت، ممکن است معلم نا آشنا و بی‌اطلاع از این مشکل عاطفی، با او برخورد نامناسبی داشته باشد و سبب افزایش مشکلات عاطفی او گردد. ولی معلم آگاه با این مسئله به‌طور منطقی برخورد می‌کند و باعث تشدید مشکل او نمی‌شود.

دانش‌آموزی که از نعمت پدر یا مادر محروم هستند، مسؤولیت بیشتری برای معلم به‌وجود می‌آورد و برخورد تربیتی حساس‌تری می‌طلبد. کودکی که از نعمت پدر یا مادر محروم است در واقع از یک عامل مؤثر تربیتی محروم شده است. در امر تعلیم و تربیت، چیزی جای چیز دیگر را نمی‌گیرد. پدر و مادر نمی‌توانند جای یکدیگر را بگیرند یا جای خالی گروه دوستان را

شناخت خانواده و نقش تربیتی آن

خانواده پایدارترین و مؤثرترین گروه اولیه است که در تکوین شخصیت کودک و نوجوان نقش بسیار مؤثری ایفا می‌کند. دلیل اصلی این تأثیر، نوع روابط و ماهیت تعاملی است که بین اعضای این گروه برقرار می‌شود. خانواده گروهی اولیه است و رابطه اعضای آن عاطفی است و علاوه بر عاطفی بودن مستمر و جاودانه است. یعنی از نخستین لحظاتی که فرد حیات خود را آغاز می‌کند، در درون خانواده قرار می‌گیرد و تا پایان زندگی نیز به نوعی از آن متأثر خواهد شد. آثار تربیتی خانواده بر فرد به اندازه‌ای عمیق است که به مسیر بعدی زندگی جهت می‌دهد و فعالیت‌های تربیتی معلمان و مربیان کمتر در این تأثیرات خانوادگی تغییرات اساسی به وجود می‌آورد. در اهمیت و نقش تربیتی خانواده همین بس که در قرآن از آن به عنوان «آیه» خداوند نام برده شده است. آنجا که می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَكِرُونَ» در واقع جایگاه خانواده را بیان می‌فرماید. مطابق این آیه، وقتی که مرد و زن زندگی مشترک را شروع می‌کنند، به یک آیه و نشانه الهی شکل می‌دهند. پیوند زندگی جلوه حق است.

از این تعبیر «آیه» برای خانواده می‌توان استنباط کرد که صفات و اسماء الهی باید در گروه خانواده و بین روابط اعضای آن تجلی پیدا کند. چون هرچه که در یک کل باشد باید در جزئی از آن کل نیز جلوه‌گر شود. خداوند رحیم است و خانواده نیز باید با رحمت و بخشش و گذشت اداره شود. خداوند علیم است و خانواده نیز باید با معرفت و آگاهی ادامه پیدا کند.

هریک از صفات الهی باید به نوعی در نهاد مقدس خانواده جلوه‌گر باشد. اگر چنین چیزی تحقق پیدا کند، خانواده فرزندان الهی با ویژگی‌های رحمانی و انسانی تربیت خواهد کرد و در غیر این صورت، افراد مطلوبی پرورش نخواهند یافت.

دلیل اصلی تأثیر پذیری فرزندان از خانواده، الگو بودن پدر و مادر برای فرزندان است.

بزرگسالان فاصله می‌گیرد و تمایل می‌یابد که برای انجام دادن کارهای مختلف، خود تصمیم بگیرد. به همین نسبت، به گروه دوستان و برقراری ارتباط با همسالان علاقه بیشتری نشان می‌دهد و براساس آن، گروه‌های مختلف دانش‌آموزی را به‌طور پایدار تشکیل می‌دهد. تیم فوتبال، گروه سرود، اعضای هیئت تحریریه روزنامه دیواری و ... انواع گروه‌هایی است که در مدرسه شکل می‌گیرد. معلم می‌تواند در جریان آموزش و پرورش، از گروه‌های دانش‌آموزی برای تحقق هدف‌های آموزشی استفاده کند.

گروه‌های دانش‌آموزی، این امکان را برای معلم فراهم می‌آورند که فعالیت‌های آموزش را از طریق فعالیت‌های گروهی تنظیم و هدایت کند. وقتی که دانش‌آموز در گروه قرار می‌گیرد، هم رغبت بیشتری برای یادگیری پیدا می‌کند و هم توان بالاتری به‌دست می‌آورد. به‌طور کلی، انسان در میان جمع قدرت بیشتری دارد و دانش‌آموزان نیز گرایش‌های گروهی قوی‌تری دارند. معلم می‌تواند مثال‌هایی طرح کند و مطالعه و بررسی آنها را به گروهی از دانش‌آموزان محول سازد تا هر عضو گروه بخشی از فعالیت‌ها را انجام دهد و در نهایت، روش انجام دادن کار را در قالب گزارش به معلم ارائه دهد. این نوع فعالیت‌های گروهی باعث می‌شود که علاوه بر تحقق هدف‌های آموزشی، گرایش‌ها و مهارت‌های دیگری نیز در فرد بوجود آید و تقویت شود. دانش‌آموزان هنگام برقراری ارتباط، بحث و برنامه‌ریزی می‌کنند، به‌طور طبیعی در برقرار کردن ارتباط و روابط انسانی مهارت به‌دست می‌آورند و با بی‌پردن به تمایلات دیگران، از استانداردهای گروهی آگاهی بیشتری کسب می‌کنند. بنابراین، گروه‌های دانش‌آموزی وسیله بسیار مهمی در فرآیند تدریس است. علاوه بر گروه‌های دانش‌آموزی، گروه معلمان نیز اهمیت بسیار دارد. افرادی که به عنوان معلم و مدیر و دیگر کارکنان در مدرسه انجام وظیفه می‌کنند، از مصادیق گروه دومین هستند. آنچه برای معلم مهم است، لزوم ایفای نقش در این مجموعه است. اگر هرعضوی مسئولیت و نقش خود را در نظام مدرسه به‌خوبی ایفا کند، گروه پایدار می‌ماند، و اگر نکنند، سست می‌شود. بنابراین، باید تلاش کرد که گروه دومین معلمان، ویژگی گروه اولیه را نیز داشته باشد. آفت گروه دومین، ماشینی شدن آن است؛ یعنی هنگامی که هرعضو مانند مهره‌ای در داخل سازمان، کار خود را انجام دهد و روابط انسانی و عاطفی را فراموش کند، برای جلوگیری از بروز این حالت، باید به روابط انسانی و عاطفی در روابط اداری و عقلایی اهمیت داد و کاری کرد که به عنوان عامل پیونددهنده و استحکام بخش در روابط گروهی ایفای نقش کند.

در نتیجه، اگر معلم از گروه‌های دانش‌آموزی و گروه‌های معلمان شناخت کافی داشته باشد، می‌تواند با استفاده از نیروی موجود در آنها، حصول به هدف‌های آموزشی را تسهیل کند، اما اگر شناخت کافی نداشته باشد، نه تنها خود را از یک امکان و وسیله مؤثر تربیتی محروم کرده است، بلکه ممکن است با برخوردهای ناصحیح، باعث عقیم ماندن برخی از هدف‌های آموزشی شود.

شناخت گروههای دانش آموزی

معلم و دانش آموز در تعامل و ارتباط دایم هستند و تحقق هدفهای تربیتی در محیط مدرسه، به برقراری ارتباط صحیح و منطقی بین آنان بستگی پیدا می کند. یکی از نکات بسیار اساسی و قابل تأمل و توجه در این ارتباط، گروههای دانش آموزی است. وقتی که کودکان در محیط مدرسه قرار می گیرند، به طور طبیعی برای شرکت در گروههای مختلف تمایل نشان می دهند. تشکیل این گروهها امکان و فرصت مغتنمی در جهت تنظیم فعالیتهای تربیتی برای معلم فراهم می آورد.

برای درک بیشتر چگونگی تشکیل گروههای دانش آموزی، لازم است به طور گذرا، انواع گروهها را از نظر جامعه شناختی بررسی کنیم: در جامعه شناسی، گروهها به گروههای نخستین و دومین (ثانویه) تقسیم می شوند. گروههای نخستین، گروههایی هستند که روابط اعضای آنها عاطفی است و هدفی جز همان روابط گروهی ندارند. خانواده گروهی اولیه است که در شکل گیری شخصیت کودک نقش اساسی ایفا می کند. روابط بین اعضای خانواده پایدار و عاطفی است.

گروه دومین به طور ارادی و با حسابگری عقلایی شکل می گیرد و اعضا برای رسیدن به هدفهای معین، ارتباط برقرار می کنند. به عنوان مثال، کارکنان اداره ای که هریک وظیفه ای به عهده دارند و برای تحقق هدفهای سازمان یا اداره ارتباط متقابل برقرار می کنند، یک گروه دومین تشکیل می دهند. معلمان مدرسه نیز نمونه دیگر گروه دومین است.

گروههای دانش آموزی که در محیط مدرسه و یا خارج از آن تشکیل می شوند، بیشتر از نوع گروههای اولیه هستند. دانش آموزان با توجه به گرایشهای گروهی و احساس تعلق به دیگران، دوستانی برای خود انتخاب می کنند. این گرایش در دوره نوجوانی که با دوره راهنمایی تحصیلی قرین است، بیشتر حس می شود. نوجوان به سبب استقلال عاطفی، از ارزشهای

کلاس یک نظام اجتماعی و نقش تربیتی معلم □ ۴۱

داشت. بنابراین: معلمی که کلاس را یک نظام اجتماعی بداند، رفتار اصولی، علمی و عادلانه‌تری با دانش‌آموز خواهد داشت. سعی کنیم در برنامه‌های درسی تربیت معلم کشور، شناختها، نگرشها و مهارتهای مربوط به این صلاحیت را در معلمان ایجاد کنیم.

در این نمودار، رابطه متقابل نظام اجتماعی (که در این جا کلاس است) و آن نظامی که در شخصیت و امیال فرد وجود دارد، نشان داده می شود. بین انتظاراتی که از یک فرد وجود دارد، با امیال همان فرد برای پاسخ دادن به آن انتظارات، رابطه متقابل وجود دارد. دو دانش آموز را در نظر بگیرید که یکی مایل به انجام تکالیف درسی است و دیگری این میل را ندارد. کسی که مایل به انجام دادن تکالیف نیست، آن نقش را تحمیلی تلقی می کند و کسی که به ایفای این نقش تمایل دارد، انجام آن برایش رضایت باطنی به وجود می آورد. بنابراین در تحلیل رفتار دانش آموز باید به این ارتباط متقابل توجه کرد.

اگر معلم، کلاس خود را با چنین تصویری نگاه کند :

۱- در تحلیل رفتار دانش آموزان درست قضاوت می کند و عملکرد آنان را در یک سیستم و زمینه می نگرد. مثلاً اگر یک مشکل روانی و رفتاری در وی ببیند، علت آن را در عواملی جستجو می کند که به امیال و طرز تلقی های فرد شکل می دهند.

۲- نقش دانش آموز را در ارتباط متقابل با نقش معلمی خود مورد قضاوت قرار می دهد. مثلاً اگر خود به نقش پرورش عقلانیت نسبت به دانش آموز عمل کرد، باید انتظار ایفای این نقش را (رفتار عقلانی) از دانش آموز داشته باشد.

۳- رابطه هدفهای آموزشی و ارتباط نقشها را در کلاس درک می کند. براساس همین درک به سازماندهی نقشها می پردازد. (قبلاً توضیح دادیم که هر نظام اجتماعی هدفی دارد و ارتباط نقشها براساس آن شکل می گیرد). وقتی که معلم حصول هدف «ایجاد مهارت ارتباط اجتماعی و برخورد منطقی با افراد جامعه در دانش آموز» را منوط به «کارهای گروهی و فعالیتهای جمعی دانش آموزان» بداند قطعاً به سازماندهی گروههای کاری می پردازد و در آن گروهها نقش هر یک از اعضای موجود را معلوم می سازد. هریک از آنها با انجام نقش خود در انجام فعالیتهای اجتماعی مهارت بدست می آورند.

۴- معلم رفتار دانش آموز در کلاس را به مجموعه زندگی او پیوند می زند و به دقت و صحت عملکرد تربیتی خود می افزاید. آنچه مسلم است برداشتهای دانش آموز از فضای کلاس و نقشی که در این دوران حساس برعهده می گیرد به تصورات، طرز تلقی ها و رفتارهای بعدی او در زندگی اجتماعی اثر می گذارد. مثلاً اگر با معلمی سرکند که دائم در کلاس نقش یک مستبد را ایفا می کند، این دانش آموز به هرجا برود، آنجا فضای استبدادی را احساس خواهد کرد. اگر کارمند یک اداره شد، احساس خواهد کرد که رئیس اداره نیز مستبد است، حتی به رهبران جامعه نیز این طرز تلقی را سرایت خواهد داد. همچنین اگر در طول تحصیل فقط از او بخواهند مطیع باشد و نقش یک موجود رام را ایفا کند، روحیه تسلیم و اطاعت محض در او به وجود خواهد آمد. هرجا برود دیگر بالندگی و روحیه بررسی و انتقاد نخواهد

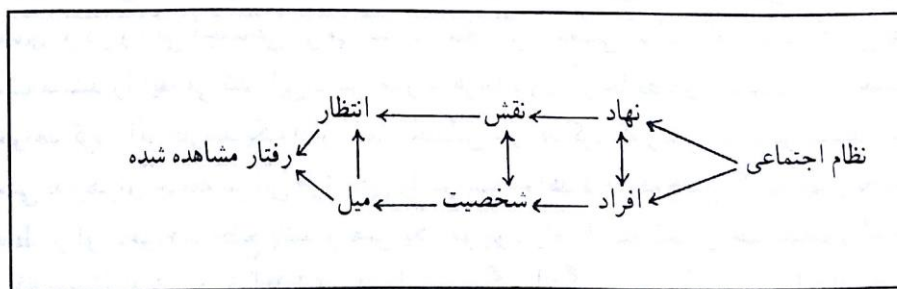
کلاس یک نظام اجتماعی و نقش تربیتی معلم □ ۳۹

می‌دهد و به سؤالات دانش‌آموزان با استدلال پاسخ می‌دهد. در این حالت، اگر جامعه از او انتظار داشته باشد که به نقش خود ادامه دهد، این نقش معلم تحکیم می‌یابد و اگر جامعه انتظار داشته باشد ضد این را عمل کند، همان‌گونه عمل خواهد کرد.

حالت دیگر این است که دانش‌آموز انتظار دارد معلم در کلاس درس فعال باشد، آنان را به فکر وادار کند و وقت کلاس را ضایع نسازد، ولی معلم این انتظار را برآورده نمی‌سازد. در این حالت، نقش دانش‌آموز تضعیف می‌شود یعنی اگر می‌خواهد در کلاس به بحث و فعالیت بپردازد، از معلم پاسخ مثبت دریافت نمی‌کند.

بنابراین، می‌توان گفت اگر انتظار این است که هدفهای تربیتی مناسب از قبیل رشد شخصیت، پرورش خلاقیت و... در کلاس حاصل شود باید در هر دو طرف، یعنی معلم و دانش‌آموز، انتظارات متناسب با آن هدفها را به وجود آورد و آنان را برای انجام نقشهای مناسبتر آماده کرد. وقتی که انتظار داریم افراد جامعه ما، مثلاً با شناخت دینی پرورش پیدا کنند، باید ساختار کلاس، به عنوان یک نظام اجتماعی، و نوع نقشها و انتظارات نیز هماهنگ با آن شکل بگیرند. یعنی هم معلمان برای ایفای نقش تربیت انسانهای متدین آماده شوند و هم دانش‌آموزان با انتظارات خود و ایفای نقش متقابل آن را تقویت کنند. نکته بسیار اساسی در این جا این است که نظام اجتماعی کلاس با نظامهای اجتماعی دیگر مانند خانواده، و نظام اجتماعی وسیعتر یعنی مدرسه و نظام وسیعتر یعنی جامعه رابطه متقابل دارند.

در تحلیل روابط نقشها در داخل کلاس باید ارتباط این نظامها را در نظر گرفت. نوع ارتباط آنها در شکل دهی ارتباط نقشهای کلاس تعیین کننده است. فرض کنید یکی از انتظارات معلم از دانش‌آموز، در کلاس، تفکر در مباحث درسی است. زمانی این انتظار معلم برآورده می‌شود و زمانی دانش‌آموز نقش یک فرد متفکر را ایفا می‌کند که این نقش در نهاد خانواده نیز پرورش پیدا کند. در غیر این صورت، در نقش اختلال به وجود می‌آید. همچنین بین نظام اجتماعی کلاس و دیگر نظامهای فعال از جمله صدا و سیما نیز باید هماهنگی در تقویت نقشها باشد. نمودار ذیل رابطه بین نظام اجتماعی و رفتار مشاهده شده فرد را در نظام به خوبی نشان می‌دهد.



ستیز نقشها، مشکلی است که در رابطه با نقشهای متعدد پیش می آید. در ستیز نقشها ممکن است دو حالت پیش بیاید.

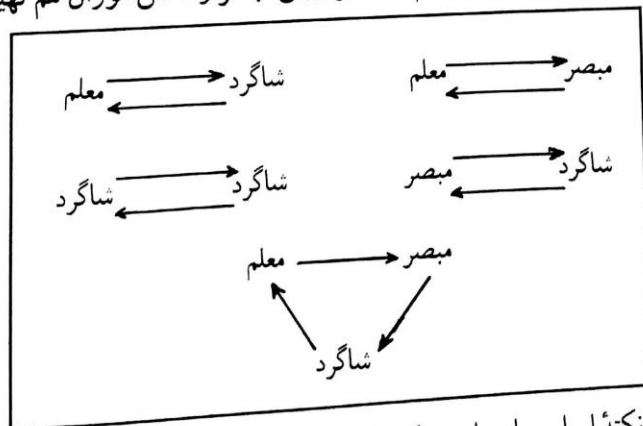
حالت اول: نقشهای الف، ب، ج در یک فرد بایکدیگر تضاد دارند. فردی که هم معلم است و هم پدر. نقش معلمی حکم می کند که بین دانش آموزان تفاوت نگذارد و با عدالت رفتار کند. نقش پدری او اقتضا می کند که به فرزند خود عاطفه نشان دهد.

حالت دوم: در یک نقش واحد تضاد باشد. مانند اینکه معلم باید در برابر والدین بچه ها، شاگردان، مدیر و... نقشهای متفاوت و متضاد ایفا کند.

کلاس یک نظام اجتماعی

همه صفات و ویژگیهایی که برای یک نظام اجتماعی و نقش برشمرديم در کلاس به عنوان یک نظام اجتماعی صادق است:

– نقشهای اجتماعی مختلف در کلاس وجود دارد: نقش معلم، نقش شاگرد، نقش مبصر و...
– بین نقشهای مختلف تعامل وجود دارد. چند نوع رابطه نقشها را می توان برشمرد:
نقشهای مختلف کلاس با یکدیگر ارتباط متقابل دارند و باید انتظارات همدیگر را برآورده سازند. معلم از دانش آموز انتظار دارد خوب به درس گوش دهد، مؤدب بنشیند، در کلاس بحث نکند، تکالیف شب را انجام دهد، به موقع در کلاس حضور یابد، و... شاگرد هم انتظار دارد معلم خوب تدریس کند، فقط به تلاش دانش آموز امتیاز دهد، از دانش آموزان سؤال نکند، حضور و غیاب نکند و... می توان فهرستی از انتظارات بین معلم و مبصر و بین مبصر و دانش آموزان هم تهیه کرد.



در این جا نکته اساسی این است که با توجه به انتظارات و نقشهای اجتماعی متفاوت بین صاحبان نقش در کلاس، روابط متقابل متفاوتی شکل می گیرد و هر کدام اثر تربیتی خاص خود را دارد. در این جا ما به چند حالت از رابطه متقابل نقشها می پردازیم؛

یک حالت این است که معلم در کلاس آزادانه عمل می کند، به افراد اجازه بحث و انتقاد

کلاس یک نظام اجتماعی و نقش تربیتی معلم □ ۳۷

از این توضیح مختصر در خصوص نظام خانواده درمی یابیم که در هر یک از خرده نظامهای اجتماعی «نقش» عنصر اصلی است. لذا برای ورود به بحث کلاس درس به عنوان نظام اجتماعی ویژگیهای «نقش» را بیان می کنیم: تا «هرگاه تعدادی الگوهای رفتاری در اطراف یک کارکرد اجتماعی متمرکز شوند و هدف اجتماعی خاصی را دنبال کنند یک نقش اجتماعی به وجود می آید.»^۱

نقشها ویژگیهای زیر را دارند:

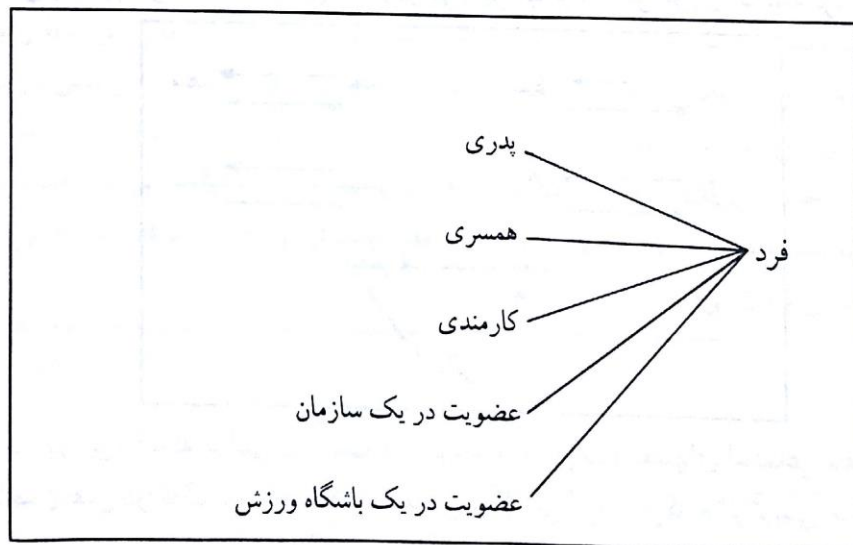
۱ - رفتارهایی هستند دوجانبه و تکمیلی و واکنشی در برابر واکنش دیگران. پزشک در برابر بیمار نقشی دارد که از انتظارات بیمار برمی خیزد. متقابلاً بیمار در مقابل پزشک دارای نقشی است که پزشک انتظار دارد. همین انتظارات و نقشهای متقابل در ارتباط با پدر و پسر، فروشنده و خریدار و معلم و شاگرد و ... وجود دارد.

۲ - رفتارهایی هستند که متناسب با هنجارهای موجود همان جامعه شکل گرفته اند. به عنوان نمونه:

«رفتار مادری به این بستگی دارد که جامعه چه توقعی از مادر دارد»

۳ - همه افراد جامعه همیشه براساس هنجارهای آن جامعه رفتار نمی کنند؛ از این رو، جامعه به تشویق، ترغیب و یا تنبیه متوسل می شود و از این طریق می کوشد آنانی را که از هنجارها دور شده اند، به خط بازگرداند.

۴ - هر فرد تنها یک نقش را برعهده ندارد، بلکه مجموعه ای از نقشها را پذیرفته است.

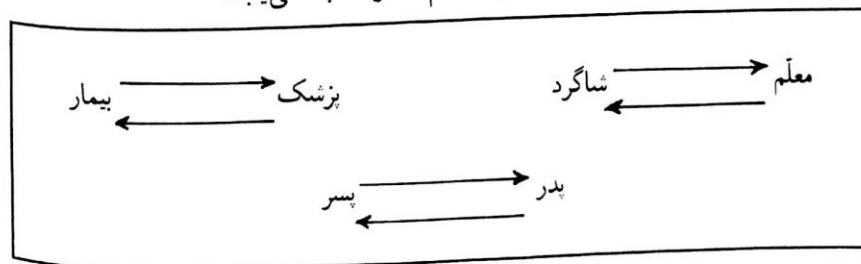


برعکس و یا غیر از این فکر کند، موجب اختلال در انجام امور خواهد شد. نظر به این که در این مقاله می‌خواهیم کلاس درس را به عنوان یک نظام اجتماعی معرفی کنیم و جایگاه تربیتی معلم را در این نظام توضیح دهیم، لازم است ابتدا مفهوم نظام اجتماعی را روشن سازیم. «نظام» به مجموعه به هم پیوسته‌ای گفته می‌شود که اجزای آن رابطه متقابلی با یکدیگر دارند و جهت نیل به هدف مشترک به هم پیوسته‌اند.

هرجا چنین ویژگی‌هایی داشته باشد، یک نظام را تشکیل می‌دهد. بدن انسان یک نظام است؛ زیرا که اعضا با ارتباط متقابل پایدار خود هدف حیات و زندگی را برای انسان فراهم ساخته‌اند. طبیعت به طور کلی یک نظام است؛ زیرا هر بخشی از آن با بخش‌های دیگر مرتبط است و با این ارتباط، هستی بقا یافته است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

یکی از انواع نظام، نظام اجتماعی^۱ است. با توجه به تعریف «نظام»، می‌توان گفت: «نظام اجتماعی مجموعه به هم پیوسته‌ای از نقش‌هاست که با یکدیگر رابطه متقابل دارند و بقای نظام اجتماعی را تحقق می‌بخشند.» نظام اجتماعی انواع و سطوحی دارد، کل جامعه یک نظام اجتماعی است و نهادها و نظام‌های کوچکتر اجزای آن را تشکیل می‌دهند. در داخل نظام اجتماعی کل، خرده نظام‌های گوناگون قرار دارند. خرده نظام اقتصادی، خرده نظام سیاسی، خرده نظام آموزشی، خرده نظام خانواده و ... در هر یک از این خرده نظام‌ها، نقش‌های^۲ اجتماعی، که توسط افراد مختلف ایفا می‌شود، اجزای این خرده نظام‌ها را تشکیل می‌دهند. مثلاً خرده نظام خانواده را در نظر بگیرید. مردی به عنوان پدر خانواده، نقش پدری را ایفا می‌کند. فردی، به عنوان مادر خانواده، نقش مادری را برعهده دارد. فردی که در مقابل فرزندان خود پدر است در مقابل همسر خود نقش شوهری را برعهده دارد. عده‌ای به عنوان اولاد خانواده نقش فرزندی را ایفا می‌کنند و ... برای بقا و سلامت خانواده باید هر صاحب نقشی به وظیفه خود عمل کند در اثر ارتباط متقابل این نقش‌هاست که خرده نظام خانواده بقا می‌یابد.



۱. Social System

۲. Social Role

کلاس یک نظام اجتماعی و نقش تربیتی معلم

انسان به هر پدیده‌ای که نگاه می‌کند، یا در ظاهر آن پدیده می‌ماند و به قضاوت‌های سطحی می‌پردازد و یا به اعماق و لایه‌های باطنی آن پدیده نفوذ می‌کند و به قضاوت‌های اساسی و مدلل می‌پردازد. کارمندی را در یک اداره تصور کنید که می‌پندارد کسانی که برای کار در آن جا جمع شده‌اند، توده‌ای از افراد هستند که هر کدام منش و شخصیت مستقل دارند و اگر یکی از آنها در امری تصمیمی می‌گیرد، آثار آن تصمیم فقط به خود او برمی‌گردد. می‌تواند به هر نحوی که می‌خواهد رفتار کند، سرنوشت او به دیگری ارتباطی ندارد و ... چنین فردی با این تصورات رفتاری نامتعادل و نامطلوب در آن سازمان از خود بروز خواهد داد و در آن مجموعه هرگز به عنوان یک عنصر مؤثر و محبوب محسوب نخواهد شد. چه بسا ادامه چنین شرایطی موجب اختلال کارها و در نهایت اخراج او از مجموعه شود.

در مقابل کارمندی را تصور کنید که درست برخلاف نمونه قبلی فکر می‌کند: من عضوی از یک سازمان هستم. اگر مطابق ضوابط تعیین شده عمل کنم، در این سازمان تثبیت و اگر خودسرانه عمل کنم باعث بروز مشکلاتی برای خود و سازمان خواهم شد. سازمانی که من در آن کار می‌کنم جزئی از جامعه کلی است. وقایع و چگونگی انجام کار در این جا بر امور جامعه اثر خواهد گذاشت و ... این دو طرز تلقی چه تفاوتی بایکدیگر دارند؟ باید گفت اولی سطحی می‌نگرد و دومی، بینشی عمیق دارد. اولی، اداره و سازمان را مجموعه‌ای از درختان تصور می‌کند که جدا از هم زندگی می‌کنند و دومی، سازمان را یک مجموعه به هم پیوسته می‌داند که یک «کل» است و همه اجزای آن به هم وابسته‌اند. اگر به زبان جامعه‌شناسی حرف بزنیم، باید بگوییم اولی «سازمان» خود را یک «نظام اجتماعی» نمی‌داند و دومی، برعکس، سازمان را نظامی اجتماعی محسوب می‌کند. تا این جا، با ذکر یک مثال، تا حدودی روشن شد که اگر انسان مجموعه‌ای را که در آن به سر می‌برد، یک مجموعه به هم پیوسته بداند، رفتار مطلوب‌تر و مفیدتری خواهد داشت و کسی که

نقش معلم

معلم در مقابل فرهنگ و ارزشهای فرهنگی چه رسالتی برعهده دارد؟ هرعضو جامعه اسلامی در هر جا که باشد وظیفه دارد پاسدار فرهنگ جامعه خود باشد. ولی کسی که بیس ز همه در حفظ و توسعه فرهنگی رسالت دارد و اساساً این امر وظیفه اصلی او محسوب می شود.

معلم است. علت این نقش و جایگاه در دو چیز است: نخست این که اصولاً معلم روان و روح عده ای کودک و نوجوان و جوان را در اختیار دارد. امانتداری است که فکر و روان انسانها امانت اوست. شرط امانتداری این است که ارزشهای فرهنگی را در جان و دل آنها بنشانند و آنان را نسبت به هویت فرهنگی خود آگاه و حساس پرورش دهد. این بالاترین و شجاعانه ترین تلاش برای حفظ فرهنگ است. چون فرهنگ در جان انسانهاست و آنهایی که می خواهند بر فرهنگ ملتی تسلط یابند، جان و روح افراد آن ملت را به سلطه درمی آورند. معلم حافظ جان انسانهاست؛ لذا مؤثرترین نقش را در حفظ فرهنگ و دفاع از ارزشهای فرهنگی برعهده دارد.

دوم این که معلم الگوی دانش آموزان است. آن چه که در شخصیت معلم جلوه دارد، در وجود دانش آموز نیز جلوه گر می شود. به خاطر این دو ویژگی کار معلمی باید گفت، معلم دیده بان تیزبین عرصه فرهنگ است.

در کسب صلاحیتهای اجتماعی نیز معلم نقش مؤثری دارد. ریشه صلاحیتهای اجتماعی ارزشهاست. نمونه عینی ارزشها برای دانش آموز وجود معلم است. فرض کنید یکی از انواع صلاحیتهای اجتماعی داشتن سعه صدر در برخورد با دیگران است. یعنی فرد قادر باشد حرفهای مختلف را با صبر و تأمل بشنود و با دلیل و منطق با آنها برخورد کند. اگر معلم در برخورد با دانش آموزان سعه صدر داشته باشد و حرفهای آنها را خوب بشنود و توضیحات لازم را به آنها بدهد، می توان انتظار داشت دانش آموزان کلاس نیز از این صلاحیت اجتماعی برخوردار گردند. اگر جز این باشد، کسب این صلاحیت بسیار مشکل می شود. یا فرض کنید می خواهیم «رعایت نظم» در دانش آموز پرورش یابد معلم نامنظم چگونه می تواند دانش آموز منظم پرورش دهد؟ در مورد مسائل اجتماعی نیز نقش معلم فوق العاده مؤثر است. مسایل اجتماعی معمولاً به لایه های درونی جامعه مربوط می شوند. با دید سطحی نمی توان این مسائل را درک کرد و به کنه آنها پی برد. معلم می تواند با طرح سؤالات مختلف و متوجه ساختن ذهن دانش آموزان به ابعاد مختلف یک مسئله اجتماعی و ذکر مثالها و نمونه های مناسب، فراگیران را نسبت به مسائل اجتماعی آگاه سازد.

شناخت مبانی اجتماعی تعلیم و تربیت □ ۳۳

آنها از عوامل رشد و کمال انسان است. از بین رفتن این ارزشها به بهانه تحولات علمی، عین انحطاط انسانی است.

صلاحیتهای اجتماعی و تعلیم و تربیت

منظور از صلاحیتهای اجتماعی، شناختها، گرایشها و مهارتهایی است که هر شهروند برای زندگی اجتماعی به یادگیری آنها نیاز دارد. می توان گفت یکی از عوامل سلامت اجتماعی تجلی صلاحیتهای در گفتار و کردار افراد یک جامعه است. نوع صلاحیتهای از جامعه ای به جامعه دیگر فرق می کند، علت این تفاوت در جهان بینی، ایدئولوژی و نظام فکری غالب در جوامع مختلف است. در جامعه اسلامی آگاهی فرد از ارزشهای الهی جامعه و احساس مسؤولیت در برابر آنها یکی از مصادیق صلاحیتهایست. یعنی ارزش و صلاحیت یک عضو جامعه اسلامی با میزان تقوا و تعهد و احساس وظیفه او برای ترویج ارزشهای الهی سنجیده می شود. جامعه ای که در آن دین حاکم نیست، طبعاً این ویژگی نیز برای شهروندان آن جامعه مطرح نیست و شاید ضد آن به عنوان یک صلاحیت اجتماعی مورد نظر باشد.

البته غیر از این قبیل صلاحیتهای، که از نظام اعتقادی جامعه ریشه می گیرند، صلاحیتهایی نیز وجود دارند که در اغلب جوامع مشترک هستند و از ارزشهای انسانی مشترک ناشی می شوند. به عنوان نمونه رعایت قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی از این قبیل است. در همه جوامع، باید افراد به این نوع مقررات احترام بگذارند و به آنها عمل کنند. نظم و امنیت جامعه تا حد زیادی به رعایت این مقررات بستگی دارد.

مسائیل اجتماعی

گاهی در جامعه مسائل و مشکلاتی به وجود می آید که در برابر پیشرفت جامعه مانع ایجاد می کند. علت عمده بروز این مشکلات، به هم خوردن تعادل بین ابعاد مختلف جامعه است. مثلاً در شرایط امروز ما افزایش بی رویه جمعیت یکی از مسائل و مشکلات اجتماعی محسوب می شود. تعادل بین جمعیت و امکانات آموزشی به هم خورده است. دولت در تأمین نیازهای مختلف خانواده ها مشکل دارد. تهاجم فرهنگی یکی دیگر از مسائل جامعه ماست که اصالت فرهنگی و ارزشهای جامعه ما را تهدید می کند. هریک از جوامع به تناسب بافت و شرایطی که دارند با مسائل خاصی مواجهند. به طور مسلم این قبیل مسائل صرفاً با برنامه ریزی دولت قابل حل نیست. شهروندان نیز باید در حل این مشکلات مشارکت داشته باشند. این مشارکت نیز در گرو آگاهی و کسب صلاحیت در حل مسائل اجتماعی است

واحدی یافته است. در بحث فرهنگ، معمولاً فرهنگ را به دو نوع فرهنگ معنوی و فرهنگ مادی تقسیم می‌کنند. به اعتقاد نگارنده، فرهنگ ماهیتاً و اصلاً یک امر غیرمادی است. طرز فکر و شیوه زندگی هرملتی، فرهنگ آن ملت است. آنچه که تحت عنوان فرهنگ مادی گفته می‌شود همه جلوه‌های عینی همان فرهنگ است که جنبه غیرمادی دارد. در بحث فرهنگ چند مطلب قابل بحث است:

نخست ارزشها؛ همان‌طور که بیان شد فرهنگ یعنی همان نظام ارزشی جامعه. ارزشها حیات یک ملت را به وجود می‌آورند. اموری که برای یک ملت مطلوب و پذیرفته شده هستند و افراد رفتار و گفتار خود را براساس آن امور موجه و مشروع می‌دانند، «ارزش» نامیده می‌شوند. چنان پیوندی در ارزشها و ملت برقرار است که اگر به یکی از آنها اهانتی و حمله‌ای شود، مردم دفاع می‌کنند و مانع آسیب دیدگی ارزشها می‌شوند.

نکته دوم در بحث فرهنگ، تحولات فرهنگی است. فرهنگ پدیده ثابتی نیست حالت پویایی دارد و دائم در اثر وقایع داخلی، تأثیرات عوامل خارجی در تغییر و تحول است. علت عمده تحولات فرهنگی، مخصوصاً در قرن بیستم، تحولات عظیم علمی است که در ابعاد مختلف زندگی انسانها تأثیر گذاشته و در نتیجه فرهنگ را تحت تأثیر قرار داده است. وسایل ارتباط جمعی، اعتقادات مذهبی، خانواده، مؤسسات تربیتی و اجتماعی ایده‌آلها و غیره از جمله ابعادی هستند که در اثر پیشرفتهای علمی تغییرات اساسی یافته‌اند. به عنوان نمونه، برخی از متفکران رسیدن به یک جامعه دموکراتیک را غایت آرزوی بشر معرفی می‌کنند و معتقد هستند عاقلانه‌ترین راه زندگی دموکراسی است. یعنی در نتیجه سلطه تفکر علمی بر باورهای دینی کودکان بیشتر نیز از حالت دینی خارج شده و رنگ علمی صرف و غیردینی به خود گرفته است. اما نکته بسیار مهمی که در این خصوص وجود دارد این است که تحولات فرهنگی تا کجا؟ آیا می‌توان همه تغییرات را در فرهنگ پذیرفت؟ مثلاً یکی از مواردی که از محصولات علم منهای دین است، اعتقاد به نسبت ارزشهای اخلاقی است. در اندیشه پراگماتیسم (مکتب اصالت عمل) ارزشها را موقعیتها تعیین می‌کند و وسایل اخلاقی در موقعیتهای مختلف به وسیله خود فرد تعیین می‌شود. همین‌طور در اندیشه کمونیسم، مسائل اخلاقی یک سری اصول روبنایی است که از مسائل اقتصادی نشأت می‌گیرند. این نوع برداشتها از مسائل اخلاقی به استناد علم و تفکر علمی طرح می‌شوند. ولی آیا می‌توانیم این نوع تحولات را نیز تحولات مثبت تلقی کنیم و بپذیریم که در تفکر اسلامی اصول اخلاقی را نه موقعیتها تعیین می‌کنند و نه مسائل صرفاً اقتصادی؛ بلکه با توجه به فطرت انسانی و ویژگیهای ذاتی انسان یک سری اصول اخلاقی ثابت، که در هیچ زمانی و با هیچ تحول علمی رنگ نمی‌بازند، وجود دارد. به عنوان مثال اینکه عدالت ارزش است و باید عادل بود، عفت و پاکدامنی یک ارزش است و باید پاک بود، اصول ثابتی هستند که ثابت و بقای

شناخت مبانی اجتماعی تعلیم و تربیت □ ۳۱

اجتماعی بیان می‌فرماید. همچنین الگوهای بسیار زیبا و هشدار دهنده‌ای را معرفی می‌فرماید. موسی (ع) معرفی می‌گردد که دربار فرعون تربیت می‌شود، حساسترین دوران زندگی خود را در دربار یک طاغوت سپری می‌کند، لکن نه تنها در آن شرایط تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد بلکه دست به عصیانگری می‌زند و به امر خداوند به تغییر شرایط اجتماعی می‌پردازد. داستان یوسف (ع)، مؤمن آل فرعون، آسیه و داستانهای مشابه همه یک پیام دارند که ای انسان! می‌توان خود را ساخت، می‌توان خود را تربیت کرد، می‌توان در شرایط نامساعد قرار گرفت ولی آن‌جا را متحول کرد، می‌توان دست به جامعه‌سازی زد.

نقش معلم

معلم بنا به نگرش خود نسبت به ماهیت روابط فرد و جامعه و جایگاهی که برای نقش فرد در تربیت خود و دیگران قائل است، موضع تربیتی اتخاذ می‌کند. بنابراین ضروری است که از طریق برنامه‌های آموزشی تربیت معلم، معلمان را با این بخش از مبانی اجتماعی تعلیم و تربیت آشنا ساخت. اگر معلم نگرش توحیدی اسلام در مورد نقش فرد در امور اجتماعی را بشناسد، برخورد تربیتی سازنده‌تر و اصولی‌تری با دانش‌آموزان و مسائل آنان خواهد داشت. اگر در دانش‌آموزی مشکلی اخلاقی و یا عاطفی دید، به‌علت‌یابی آن می‌پردازد. سعی می‌کند با آگاه ساختن فرد به مشکلاتش، از تدبیر و تلاش خود فرد در حل مشکل کمک بگیرد؛ البته صرفاً به این اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌کوشد محیط اجتماعی مساعدتری نیز برای دانش‌آموز فراهم آورد، چون می‌داند که اگر محیط او سالم نباشد تنها اراده فردی کارساز نیست. چنین معلمی در امر تدریس نیز به این نکات توجه دارد: اول اینکه فضای کلی کلاس باید یک فضای برانگیزاننده و تحریک کننده دانش‌آموزان به فعالیت و تلاش و تفکر باشد. نظر به این که فضای محیطی در عملکرد فرد اثر می‌گذارد، وجود چنین فضایی در کلاس زمینه را برای تلاش یادگیری تک‌تک افراد آماده می‌کند. دوم این که معلم سعی می‌کند در فهم و درک مسائل درسی اراده و تواناییهای فردی را نیز به خدمت بگیرد؛ به این معنی که مطالب آموزشی را حاضر و آماده در اختیار یادگیرنده‌ها قرار نمی‌دهد، بلکه آنان را در برابر مسائل معماها، و سوالات گوناگون قرار می‌دهد و با ایجاد فرصتهای یادگیری لازم، یادگیرنده را به یافتن پاسخهای لازم هدایت می‌کند.

فرهنگ

موضوع دیگری که باید در مبانی اجتماعی تعلیم و تربیت مورد نظر باشد، فرهنگ است. فرهنگ عبارت است از مجموعه ارزشها و عقایدی که در تفکر یک ملت، نظم و ساختار

بینش، در یک جامعه هیچ گاه چیز جدیدی به نام جامعه به وجود نمی آید. اصلاً فرد بنابه فردیتی که دارد، در دیگری هضم نمی شود و افراد جامعه هر کدام به طور کامل استقلال دارند. لذا نمی توان اراده و خواست فردی را به نیت مصالح جمعی محدود کرد و فرد را به چیزی مقید ساخت که اصولاً وجود خارجی ندارد.

ملاحظه می کنیم که تفکر اولی اقتضا می کند که در برخورد با افراد، اصالت را به منافع و خواست جمع بدهیم و اراده فردی را ندیده بگیریم. تفکر دومی اقتضا می کند که در برخورد با انسانها، به خواست و اراده آنها بدون قید و بند اجتماعی بها بدهیم و آنچه را که از اراده فردی سر می زند، مشروع و منطقی تلقی کنیم. طبیعی است که معلم معتقد به هریک از این اندیشه ها در برخورد با دانش آموزان، متناسب با آن عمل خواهد کرد. در برابر این دو فکر، تفکر اسلام قرار دارد که نه مانند نگرش اول، برای هویت جمعی آن چنان قدرتی قابل است که بر اراده فردی به طور مطلق حکمرانی کند و نه مانند نگرش دوم، به فرد آن قدر میدان می دهد که بتواند در هر شرایطی، مطابق امیال و خواسته هایش تصمیم بگیرد و عمل کند. در اندیشه توحیدی اسلام، فرد دارای یک سری استعداد های عالی است که بذر و خمیرمایه آنها «هویت انسانی» را تشکیل می دهد و از آن به فطرت تعبیر می شود.

بنا به گرایشهای فطری مانند مختار بودن، متفکر بودن، خداگرا بودن و ... فرد هیچ گاه به طور مطلق در جامعه هضم نمی شود و بنا به تأثیری که شرایط جامعه به طور طبیعی روی فرد به جا می گذارد، اراده و خواست فردی نیز رها شده و منفک از شرایط اجتماعی نیست. به یک اعتبار می توان گفت شخصیت انسان از حاصل تأثیرات شرایط محیطی، تواناییها و صلاحیتهای فردی شکل می گیرد. استاد شهید آیت الله مطهری، در کتاب جامعه و تاریخ در خصوص رابطه فرد و جامعه بحث جالبی دارد. در اندیشه ایشان، ترکیب جامعه یک ترکیب حقیقی است، یعنی عواطف و روحیات افراد در یک جامعه واقعاً با هم ترکیب می شوند و وجود جدیدی به نام روح جمعی به وجود می آورند. ولی این ترکیب، ترکیب طبیعی نیست یعنی این طور نیست که مانند ترکیب دو ماده شیمیایی هویتی از عناصر تشکیل دهنده باقی نماند و یک موجود کاملاً متفاوت به وجود آید؛ بلکه این ترکیب، یک ترکیب غیر طبیعی ولی حقیقی است. به طوری که گرایشها و امیال افراد واقعاً با هم ترکیب می شوند و چیز تازه ای را که فراتر از اراده فردی است، به وجود می آورند، لکن اراده فردی به طور کامل در گرایشهای جمعی محو نمی شود، به طوری که اگر شرایط مساعد باشد فرد می تواند هم خود را اصلاح کند و هم به اصلاح جامعه بپردازد. وقتی که با این دید به قرآن نظر می افکنیم، می بینیم آیاتی وجود دارد که نشانگر قدرت تلاش و اثربخشی فرد روی جامعه است. آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّى يَغْيُرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ» در واقع، خداوند نقش اراده فردی را در ایجاد زمینه برای نزول امدادهای غیبی و اصلاحات

شناخت مبانی اجتماعی تعلیم و تربیت

شناخت مبانی اجتماعی تعلیم و تربیت، از جمله صلاحیتهای بسیار اساسی حرفه معلمی است. منظور از این شناخت، مجموعه آگاهیهای است در مورد جامعه، فرهنگ، نیازها و مسائل اجتماعی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در اهداف، اصول و روشهای تربیتی تأثیر دارند و به عملکرد معلم جهت می دهند. این بخش از شناخت در چند محور مورد بحث قرار می گیرد:

ماهیت جامعه و تعلیم و تربیت؛

فرهنگ و تحولات فرهنگی و تعلیم و تربیت؛

صلاحیتهای اجتماعی و تعلیم و تربیت؛

مسائل اجتماعی و تعلیم و تربیت.

ماهیت جامعه

در مورد ماهیت جامعه و رابطه فرد و جامعه دیدگاههای مختلفی وجود دارد. اعتقاد معلم به هریک از این دیدگاهها، در عملکرد تربیتی او اثر می گذارد. در یک تفکر، ماهیت جامعه یک ماهیت طبیعی محسوب می شود. یعنی وقتی که افرادی جامعه ای را تشکیل می دهند، هویت جدیدی به نام روح جمعی به وجود می آید که بر افکار و اندیشه های اعضای جامعه تسلط می یابد و اراده فردی را از آنها سلب می کند. به اعتقاد این گروه، ترکیب آرا، اندیشه ها، نگرشها و عواطف افراد در جامعه مانند ترکیب پدیده های طبیعی با یکدیگر است. همان طور که با ترکیب اکسیژن و هیدروژن شیء جدیدی به نام آب به وجود می آید و هویتی متفاوت از دو ماده تشکیل دهنده خود دارد، در جامعه نیز روح جمعی به وجود آمده، هویتی کاملاً متفاوت با افراد تشکیل دهنده خود خواهد داشت و به آنها جهت خواهد داد.

در مقابل این بینش، تفکر دیگری وجود دارد که به «فردگرایی» موسوم است. در این

نتیجه

ذکر ارتباط علائق و نیازهای فراگیر با روشهای تدریس نشان دهنده این است که نمی‌توان بدون شناخت علائق فراگیر، معلم خوبی بود. اگر معلم، این بخش از وجود دانش آموز را نشناسد، نمی‌تواند بین محتوای درس و یادگیرنده، رابطه عاطفی برقرار کند. مطالعه مراحل رشد عقلی نیز برنامه‌ریزان درسی و معلمان را نسبت به انتخاب محتوا و روشهای آموزش انسانی ترغیب می‌کند. اصل اساسی که از این مطالعه دریافته می‌شود این است که فعالیتهای یاددهی-یادگیری در تدریس باید با سطح فکر و عقل فراگیر هماهنگ باشد. در مرحله تفکر عینی که کودک جدا از امور عینی و محسوس نمی‌تواند فکر کند، معلم باید تکیه بر محسوسات را محور تدریس خود قرار دهد؛ در غیر این صورت فراگیر نمی‌فهمد. به عنوان مثال: در تدریس چهار عمل اصلی باید با نشان دادن اشیاء به تعداد اعدادی که مورد نظر است، جمع و تفریق را آموزش داد.

در نوجوانی، تفکر انتزاعی شکل می‌گیرد. نوجوان می‌تواند جدا از امور عینی به استدلال بپردازد و درباره امور و اندیشه‌ها قضاوت و ارزشیابی کند. می‌توان گفت هر قدر فرد بزرگتر می‌شود، از امور عینی فاصله می‌گیرد و توانایی بررسی امور انتزاعی را به دست می‌آورد. در تدریس، باید به این ویژگیها توجه کرد، در غیر این صورت رابطه فراگیر و پیام معلم قطع می‌شود. به عنوان نمونه، دوره جوانی را در نظر بگیرید. در این مرحله، فرد از یک تفکر انتزاعی بالا برخوردار است. باید تدریس به گونه‌ای باشد که نیاز فکری او را تأمین کند و به تفکر او نیز فرصت فعالیت بیشتری دهد. این حالت برای فردی دردناک است که توانایی فکر کردن را داشته باشد، ولی مانع از اندیشیدن او شوند.

شناخت حقوق و وظایف اجتماعی

فرد بالغ باید به حقوق و وظایف خود در جامعه آشنا باشد، مهارت‌های اجتماعی مانند تعاون، همکاری، احساس مسئولیت و برقراری ارتباط صحیح با اعضای جامعه را کسب کند؛ نهادها و مؤسسات اجتماعی را بشناسد و قادر باشد نیازهای خود را تأمین کند. محتوای کتابهای درسی باید تأمین‌کننده این نیاز باشد، لکن معلم نیز در این رابطه مسئولیت سنگینی برعهده دارد. او می‌تواند از طریق انتخاب محتوای مناسب، ذکر مثالها و نمونه‌های مربوط و بیان داستانهایی که بحث روابط اجتماعی به نوعی در آنها طرح شده است، به غنا و تأثیر محتوای کتاب بیفزاید. همچنین می‌تواند با روشهای تدریس متناسب با هدفهای اجتماعی، فراگیران را با حقوق و وظایف اجتماعیشان آشنا کند. مثلاً می‌تواند دانش‌آموزان را گروه‌بندی کند و به هرگروهی وظیفه‌ای محول کند. در داخل گروه، هریک از اعضا نقشی را عهده‌دار شوند. هرکس با انجام دادن نقش خود، درواقع انتظارات دیگران را پاسخ می‌دهد. افراد در ارتباط نقشها، معیارها و استانداردهای گروهی را درک می‌کنند و به این نکته پی می‌برند که درگروه نمی‌توانند صرفاً به خواسته خودشان عمل کنند و باید به هنجارهای گروهی احترام بگذارند.

رشد عقلی فراگیر و تدریس

غیر از علائق و نیازهای فراگیر که نمونه‌هایی از آن بیان شد، تواناییهای عقلی او نیز با تدریس در ارتباط است. روش را باید با توجه به رشد عقلی فراگیر انتخاب کرد. پیازه شناخت‌شناس معروف چهار مرحله متوالی رشد شناختی را به صورت فرضیه‌ای مطرح کرده است که در یک توالی غیرقابل تغییر با نوعی مرزهای نسبی زمانی وقوع می‌یابد.

مرحله اول، حسی - حرکتی: اولین واکنشهای متقابل نوزاد با جهان از طریق حواس و رشد مهارت‌های حرکتی اوست. نوزاد از طریق تعامل با اشیا و مردم «خود» را از «دیگران» جدا می‌سازد.

مرحله دوم، قبل از تفکر عینی (پیش عملیاتی): هنگامی که کودک با اشیا کار می‌کند، جمع‌آوری یافته‌ها در شکل سازمان یافته‌تری انجام پذیرفته، او حل مشکلات را شروع و زبان را تحصیل می‌کند که به او اجازه می‌دهد اشیا و اعمال را طبقه‌بندی کند.

مرحله سوم، تفکر عینی (عملیاتی): به نسبتی که فرد نتایج اعمال را مشاهده کرده، از آنها آموخته پیش‌بینی سایر اعمال را آغاز می‌کند، جستجو بیشتر به تحقیق شبیه می‌شود.

مرحله چهارم، تفکر انتزاعی (صوری): افراد، اندیشه‌ها و قضایا را دست‌کاری کرده، فرضیه‌ها را از طریق تفکر انتزاعی ارزشیابی می‌کنند. در این حال آنها دیگر به تجربه مستقیم متکی نیستند.

که در یک کلاس معین پای درس معلمی می‌نشینند، ذهنی خالی و دست نخورده ندارد. قبلاً چیزهایی آموخته و نگرشهایی به دست آورده است و با ساختار ذهنی خاصی، در کلاس حضور پیدا می‌کند. این چهارچوبهای ذهنی، گاهی مخل تدریس است و زمانی آن را تقویت می‌کند. بنابراین، درهمه شرایط، تدریس به یادگیری مؤثر منجر نمی‌شود.

شناخت یادگیرنده و معلم

یادگیرنده، موضوع و محل تحقق هدفهای تدریس است. معلم، قبل از تدریس، هدفهایی تحت عنوان «هدفهای آموزشی» تعیین می‌کند. درواقع، این هدفها موقعیتهای تربیتی و آموزشی بالاتری هستند که انتظار داریم در پایان تدریس فراگیران به آنها نایل شوند.^۱ یکی از لوازم نیل به هدفها این است که محتوای تدریس با تواناییهای ذهنی و علایق و نیازهای فراگیران هماهنگ باشد. برای روشنتر شدن مطلب، چند ویژگی اساسی دوره نوجوانی را ذکر و رابطه آنها را با تدریس معلم بیان می‌کنیم.

یادگیرنده: رهرو راه یادگیری
هدفهای آموزشی (یادگیری) ————— جریان تدریس (تسهیل یادگیری)
معلم: هماهنگ کننده راه یادگیری

احتیاج به استقلال عاطفی: یکی از ویژگیهای نوجوانی، استقلال عاطفی است. یعنی آنها میل دارند کمتر به دیگران، مخصوصاً به والدین، متکی باشند. همچنین می‌خواهند روابط خود را با همسالان توسعه دهند. معلمان می‌توانند با برقراری ارتباط بین نوجوان و افراد دیگر به تحقق استقلال عاطفی او کمک کنند. یکی از روشهای تدریس که در قسمتهای بعدی طرح خواهیم کرد، روش بحث گروهی است. با توجه به این ویژگی نوجوان، معلم می‌تواند در تدریس خود از فعالیتهای گروهی فراگیران در جهت کسب مهارتهای لازم استفاده کند.

فهم روش علمی و به کارگیری آن در برخورد با مسائل: افراد بالغ باید از طریق مسائل علمی آشنا شوند و این روش را در کلیه شئون زندگی به کاربرند.^۲ این یکی از نیازهای اساسی دوره نوجوانی و جوانی است. از طریق اجرای روشهای تدریس فعال می‌توان به تقویت این فهم در یادگیرنده کمک کرد. می‌توان گفت روش تدریس باید همان روش تحقیق باشد. مسئله‌ای به دانش آموزان ارائه شود، آنها برای پاسخگویی به آن مسئله اطلاعات را گردآوری و بررسی کنند و نتایج خود را گزارش دهند. این روش باعث می‌شود که فرد نسبت به روش علمی فهم درستی به دست آورد و در این رابطه مهارت لازم را کسب کند.

۱. در بحث هدفها در این مورد به مقدار کافی بحث خواهد شد.

۲. شریعتمداری، علی، جامعه و تعلیم و تربیت، ص ۱۵۵

پیشرفت رفتار یا تغییر آن نشوند، به عنوان عامل علی اهمیت ندارد و تغییرات حاصل را نباید ناشی از یادگیری دانست. موارد نسبتاً روشنی از قبیل شناکردن قورباغه یا پرواز پرندگان را می توان به طور عمده حاصل بلوغ جسمانی آنها دانست. اما همان طور که قبلاً نیز گفته شد بسیاری از فعالیتها، از این لحاظ، وضع چندان مشخصی ندارند و رشد آنها از طریق تأثیرات متقابل و پیچیده بین بلوغ جسمی و یادگیری صورت می پذیرد. رشد زبانی کودک نمونه روشنی از این فعالیتهاست. کودک تا وقتی که به اندازه کافی بزرگ نشده است، قادر به فراگیری گفتار نیست؛ اما رشد او در این زمینه به شیوه تعیین کننده ای تابع این است که کودک از جامعه کلامی خود، در زمان لازم تحریکات لازم را دریافت دارد. «کودکان گرگ پرورده» که در جنگلها یافت شده اند و یا اطفالی که سالها در اتاقی درازوای کامل زیسته اند، فاقد قدرت گفتارند و با کمک معلمان صورت نیز فقط گونه های بسیار ابتدایی زبان، آن هم با کندی بسیار در آنها رشد می کند.^۱

معلم و مفهوم یادگیری

تأمل در مفهوم یادگیری برای تدریس پیامی دارد. یکی از ابعاد پیام این است که تدریس باید تجربیات لازم را برای یادگیری فراهم سازد. یادگیرنده در میان عوامل زیادی مانند همکلاسان، محیط اطراف کتابهای درسی و محیط بیرون از مدرسه محاط است. یادگیری مؤثر منوط به این است که بین او و این عوامل محیطی رابطه متقابل مفید و مؤثری برقرار شود. فرایند و جریانی که می تواند به این رابطه متقابل سازمان و جهت بدهد، «تدریس» است و آن کسی که این تدریس را انجام می دهد «معلم» است؛ لذا باید گفت یادگیری در گرو تدریس است و تدریس زمینه ساز یادگیری مؤثر می باشد.

می توان گفت معلم وظیفه دارد تجربیات مفید و مؤثری برای یادگیرنده فراهم سازد. وقتی که یادگیری از طریق تجربه حاصل می شود، هر قدر تجربیات غنی تر باشد، یادگیری با وسعت و غنای بیشتری تحقق خواهد یافت. در مورد رابطه تدریس با یادگیری موارد زیر قابل توجه است و توجه به هریک از آنها می تواند در کار تدریس روشنگر باشد.

— یادگیری هدف و تدریس وسیله است؛

— یادگیری وسیعتر از تدریس است. غیر از تدریس عوامل دیگری نیز در یادگیری نقش

دارند؛

— تدریس الزاماً به یادگیریهای مورد انتظار منجر نمی شود. آن چه که معلم در کلاس انجام می دهد، «ظاهر» است و آن چه که در وجود یادگیرنده رخ می دهد، «باطن» فعالیتهاست. یادگیرنده ای

۱. نظریه های یادگیری، ارنست هیلگارد، گوردون باور، ترجمه محمد تقی براهنی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱ ص ۲۸

آموخته‌های خانواده را اصلاح و تعدیل می‌کند. حالت مطلوب این است که این دو نوع یادگیری همراستا باشند و همدیگر را تقویت کنند، یعنی آن‌چه که یادگیرنده در کلاس و محیط مدرسه یاد می‌گیرد، در محیط خانواده نیز تقویت شود. فرض کنید در محیط مدرسه یادگیرنده به رعایت حجاب ترغیب می‌شود، اگر در محیط خانواده نیز همین ترغیب صورت بگیرد، رعایت حجاب در فرد قویتر انجام می‌گیرد. در غیراین صورت، یادگیرنده دچار تعارض می‌شود یا فرض کنید که در کلاس درس معلم سعی بر تقویت تفکر یادگیرنده دارد؛ اگر در منزل نیز فضای پرورش تفکر حاکم باشد، معلم آسانتر به هدف می‌رسد و اگر چنین نباشد، تحقق این هدف مشکل خواهد بود.

تعریف یادگیری

یادگیری عبارت است از تغییر رفتار یادگیرنده که در اثر تجربه حاصل شده باشد. در این تعریف دو نکته قابل توجه است: اول این که تغییر رفتار، صرفاً محدود به رفتار قابل مشاهده نیست. در خیلی از موارد، در نگرشها، طرز تلقیها و شناخته‌های یادگیرنده تغییر حاصل می‌شود ولی به‌طور بالفعل در رفتار فرد جلوه گر نمی‌شود. چه بسا در شناخت یادگیرنده تغییری به وجود آید که آثار آن در سالهای بعد خود را نشان دهد. همچنین بخشی از یادگیریهای انسان در موقعیت و شرایطی مناسب ظهور می‌یابند. مثلاً کسی که استدلال کردن را یاد گرفته است، باید موقعیت فراهم شود تا بتواند استدلال کند. همچنین اگر رفتار را صرفاً قابل مشاهده بدانیم، در فرآیند یادگیری از این فراتر نمی‌رویم. یکی از لغزشهای تربیتی این است که مربی یا معلم در رفتارظاهری یادگیرنده باقی بماند و برای تغییر شناختها و نگرشهای او برنامه‌ریزی نکند.

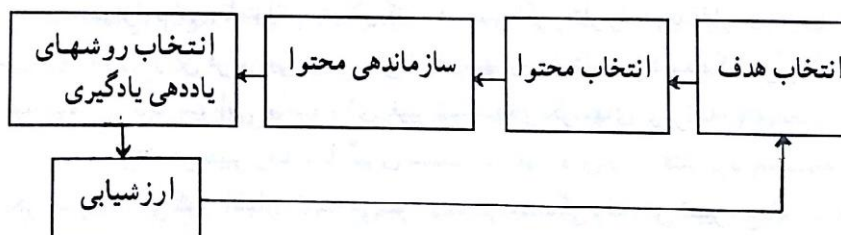
دوم این که هر تغییر رفتار، یادگیری نیست. در موارد زیادی رفتار فرد به وسیله عوامل دیگر تغییر پیدا می‌کند. انسان خسته می‌شود و در اثر خستگی رفتارش تغییر می‌یابد. یا هنگامی که عصبانی می‌شود، بی‌حوصله می‌گردد. انسان مریض می‌شود و در اثر مریضی رفتار او دگرگون می‌شود. انسان پیر می‌شود و در اثر پیری طرز تلقیهای او تغییر می‌کند. همین‌طور، در اثر رشد طبیعی، ویژگیهای خاصی در رفتار خود بروز پیدا می‌کند. هیچکدام از اینها یادگیری نیست. چون که در اثر تجربه حاصل نمی‌شوند. «تجربه» یعنی تعامل فرد و محیط، معلم، فضای کلاس، محیط مدرسه، محیط خانواده و مشابه اینها را می‌توان محیط فرض کرد. تغییر رفتاری که در اثر برخورد فرد با این عوامل محیطی به وجود می‌آید، یادگیری نامیده می‌شود. برای روشن شدن تمایز یادگیری از رفتارهای دیگر، تغییرات ناشی از بلوغ جسمانی را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم: «رشد جسمانی را می‌توان رقیب اصلی یادگیری به عنوان تغییر دهنده رفتار دانست. هرگاه زنجیره رفتاری ویژه، طی مراحل منظمی صرف‌نظر از وجود تمرین، رشد کند؛ می‌گوییم که تحول این رفتار بیشتر تابع بلوغ جسمی است تا یادگیری هرگاه شیوه‌های آموزشی موجب

شناخت مبانی روانی تعلیم و تربیت □ ۲۳

پدر، برادر یا خواهر خود درآورند. مخصوصاً به هرکسی علاقه بیشتری داشته باشند، تأثیر زیادتری از او می‌گیرند.

دو نوع یادگیری

یادگیریهایی انسان را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: یادگیری رسمی، یادگیری غیررسمی. منظور از یادگیری رسمی آن بخش از آموخته‌هاست که با یک طرح معین و برای رسیدن به هدفهای مشخص انجام می‌پذیرد. اینکه هدفهای آموزش را تعیین می‌کنیم و بعد براساس آن هدفها، محتوایی را انتخاب می‌کنیم و آن را سازمان می‌دهیم و روشهای تدریس معینی برای آموزش آن محتوا پیش‌بینی می‌کنیم و درنهایت مجموعه‌ای تحت عنوان «کتاب درسی» تنظیم می‌کنیم و به وسیله معلم یا استاد تدریس می‌شود، در واقع طرحی است که برای یادگیری تهیه و اجرا کرده‌ایم. این نوع یادگیری را که مطابق یک طرح انجام می‌گیرد و توسط یک معلم یا مربی قابل کنترل است، «یادگیری رسمی» نامگذاری می‌کنیم. به همین دلیل است که برنامه‌ریزان درسی، یعنی آنهایی که برای دانش‌آموزان، محتوای درسهای مختلف را تعیین و سازماندهی می‌کنند برنامه درسی را «طرحی برای یادگیری» تعریف می‌کنند.^۱ عرض اصلی این طرح را می‌توان به صورت زیر نشان داد:



«نمودار ارتباط عناصر اصلی طرح یادگیری»

ولی یادگیریهایی انسان محدود به این نوع یادگیری نیست، بلکه عوامل دیگری مانند نهاد خانواده، فرهنگ محله، گروه دوستان، رادیو، تلویزیون و ... هرکدام شناختها و گرایشهایی در فرد به وجود می‌آورند که گاهی اثر آنها از یادگیری رسمی بیشتر است. مثالهایی که در آغاز بحث ذکر شد، نمونه‌هایی از این تأثیرات است. ارتباط این نوع یادگیریه با یادگیری رسمی یکی از مسائل بحث‌انگیز یادگیری است. گاهی، فرد در خانواده چیزی یاد می‌گیرد که یادگیریهایی مدرسه را خنثی یا کم‌اثر می‌کند و بالعکس اگر یادگیریهایی مدرسه با برنامه و عمق بیشتری انجام پذیرد،

۱. curriculum Development, A Guide to practice, Jun, wile, Joseph Bond, Company, columbus, Ohio 43216, P.13

شناخت مبانی روانی تعلیم و تربیت

در بحث گذشته یادآور شدیم که معلم فراگیران را برای زندگی اجتماعی آماده می‌کند و لازم است برای راهنمایی دانش آموزان به اهداف اجتماعی تعلیم و تربیت نسبت به نیازها، مسائل و عوامل اجتماعی مختلف که موضوعی در فرآیند تعلیم و تربیت نقش و جایگاه دارند، آگاهی لازم راداشته باشد. مجموعه این آگاهیهای مورد نیاز معلم را مبانی اجتماعی تعلیم و تربیت نامیدیم. در این قسمت، درخصوص مبانی روانی تعلیم و تربیت بحث می‌کنیم. منظور از مبانی تعلیم و تربیت مجموعه شناختها نسبت به مفهوم یادگیری، ویژگیهای یادگیرنده، عوامل یادگیری و... است که کسب آنها معلمان و مربیان را در ایفاء نقش مؤثر تربیتی کمک می‌کند. ابتدا به مفهوم یادگیری می‌پردازیم و رابطه آن را با تدریس معلم ذکر می‌کنیم.

مفهوم یادگیری

یادگیری، به معنای عام، در طول زندگی انسان و با عوامل گوناگون انجام می‌گیرد. شما، معلمان دوره ابتدایی خود را به‌خاطر آورید. از سخن و رفتار آنان چه اثری در شخصیت شما باقی مانده است؟ آیا طرز تلقیهای شما نسبت به امور مختلف زندگی، انتخاب رشته، انتخاب شغل، انتخاب دوست و... از القاءات و طرز تلقیهای معلمان تأثیر نگرفته است؟ رفتار پدر و مادر خودتان را نیز در نظر بگیرید و در ذهن خود مجسم کنید، خواهید دید که بسیاری از رفتارهایتان همان رفتارهای پدر و مادر شماست. تیپ شخصیتی آنها در شما نیز جلوه دارد و شما ناخواسته به روش پدر و مادر خود عمل می‌کنید (البته مطلق نیندیشیم) یا کتابهایی را که در طول زندگی مطالعه کرده‌اید، از نظر بگذرانید. خواهید دید محتوای آنها در جهت دادن به قضاوتها و نگرشهای شما نقش زیادی داشته‌اند. به رفتار خردسالان خود بنگرید، هرکاری که بزرگسالان انجام می‌دهند آنان نیز از آن تقلید می‌کنند و سعی می‌کنند که خود را به شکل مادر،

کنی. عقل حیا و دین.

آدم عقل را برگزید و جبرئیل به دوتای دیگر گفت شما بروید زیرا که آدم شما را برگزید. آن دو (حیا و دین) گفتند ما مأمور هستیم، عقل هر جا باشد، ما هم آنجا باشیم. این مطلب گویای قدر و منزلت بسیار بالای عقل در وجود انسان است. باید گفت عقل سلیم حتماً دین را برمی‌گزیند و قطعاً حیا و عفت را در نظرگاه خود قرار می‌دهد. آنها که جز شریعت الهی، طریقت دیگری را برمی‌گزینند در سلامت عقلشان باید تردید کرد و آنان که پرده حیا و پاکدامنی را پاره می‌کنند، اندیشه ندارند.

البته اینجا قصد بیان تفصیلی اهمیت عقل در تفکر اسلام را نداریم. همین قدر می‌گوییم که آدمی با قدرت عقل می‌تواند در طبیعت کنکاش و قانونمندیهای طبیعی را کشف کند. در روابط اجتماعی بیندیشد و به اصول و ضوابطی در زندگی اجتماعی برسد. انسان در خود می‌اندیشد و با شناخت امکانات وجودی خود و موانع راه، به رشد و اعتلای خود می‌پردازد. مهمتر از همه در هستی می‌اندیشد و باور عمیق بر وجود حضرت باری تعالی پیدا می‌کند.

ماهیت انسان	موضع تربیتی معلم
۱. انسان خدا جوست	۱. پرورش انسان خدا محور را هدف اساسی تربیتی قرار می‌دهد.
۲. انسان متفکر است	۲. روحیه تفکر و تأمل در امور را در وجود دانش آموز پرورش می‌دهد.
۳. انسان حقیقت طلب است	۳. برداشتها و نگرشهای دانش آموز را با واقع امر هماهنگ می‌سازد.
۴. انسان زیبایی طلب است	۴. دانش آموز را متوجه زیباییهای هستی می‌کند و ذوق او را پرورش می‌دهد.
۵. انسان عدل طلب است	۵. در برخوردهای خود ستمگرانه عمل نمی‌کند.
۶. انسان کرامت ذاتی دارد	۶. با توبیخ و تنبیه ناروا روح و روان او را خدشه دار نمی‌کند.
۷. انسان اراده و اختیار دارد	۷. در فعالیتهای آموزش و پرورش دانش آموز را منفعل نگه نمی‌دارد. به فعالیتهای ارادی او بها می‌دهد. سعی می‌کند از نیروی اراده او در جهت پرورش ابعاد شخصیت استفاده کند.
۸. انسان الگو طلب است	۸. الگوهای خوب را به دانش آموزان معرفی می‌کند و خود را الگوی حسنه برای آنان می‌سازد.

ویژگی انسان	موضع تربیتی
۱. انسان بی خداست	۱. پرورش کودکان بی خدا یک هدف تربیتی است.
۲. انسان طبیعت ثابت ندارد، نه خوبی در نهادش نهفته نه بدی.	۲. معلم می تواند به هرنحوی که می خواهد به شکل دهی شخصیت کودک پردازد.
۳. انسان آزادی دارد و چیزی نباید آزادی او را محدود کند.	۳. کودکان باید در انتخاب راه خود بدون کوچکترین محدودیت عمل کنند و معلم نباید خود را بر آنها تحمیل کند.
۴. انسان موجود «وانهاد» است.	۴. نباید کودکان را با اعتقاد به خدا و به غیر خود بار آورد.
۵. انسان در جهان تنها و غریب است.	۵. باید به افراد آموخت که در هستی با چیزی انس و الفتی ندارند.
۶. انسان خود با انتخاب خود راه زندگی خود را برمیگزیند.	۶. کودکان هرآنچه را انتخاب کردند راه تربیت آنان همان است:

وظیفه ما

با ذکر این دو نمونه درمی یابیم که دیدگاه انسان شناسی معلم در کلیه امور آموزش و پرورش او تأثیر می کند و تصمیم گیریها و برخوردهای او را در نظر خودش موجه جلوه می دهد. حال وظیفه ما چیست؟ ما که در عرصه تعلیم و تربیت مدعی حرف و پیام تازه ای هستیم، چه رسالتی بر

عهده داریم؟ یکی از وظایف ما دادن یک بینش عمیق به معلمان نسبت به انسان شناسی در تفکر اسلام است. انسان در نظام فکری اسلام به اندازه ای قدر و منزلت دارد که همه چیز در خدمت اوست و همه ابعاد زندگی برای رشد و کمال او سازماندهی شده است. باید بتوانیم به معلمان جامعه اسلامی پیاموزیم که :

۱ - انسان در تفکر اسلامی، خلیفه خدا در روی زمین معرفی شده است. منظور از خلافت الهی، داشتن استعدادها و تواناییهایی است که اگر محیط مساعد باشد، رشد آنها زمینه را برای خدا گونگی انسان فراهم می سازد. آگاهان و مسئولان، وظیفه دارند که این شرایط را برای او فراهم سازند. در بین همه، معلمان در رأس این قافله مقدس تربیتی قرار دارند. آنها باید بدانند، هدفها، روشها و برخوردهای تربیتی، زمانی مشروعیت دارند که در راستای ساختن یک انسان جانشین خدا در روی زمین تدوین و سازماندهی شده باشند. در غیر این صورت چهره زشت آدمی که در قرآن با تعبیرات کفور، ظلوم، جهول، هلوع و غیره ترسیم شده است، بر زندگی فردی و اجتماعی غالب خواهند شد.

۲ - انسان کرامت دارد. کرامتی که به خاطر آن بر همه موجودات برتری یافته است.

- ۳ - عدم پایبندی به اصول اخلاقی مطلق: زیرا که اعتقاد دارد اصول اخلاقی مطلق وجود ندارد، همه ارزشهای اخلاقی نسبی است و یا توجه به شرایط اقتصادی جامعه اشکال مختلف به خود می گیرد.
- ۴ - موهوم معرفی کردن امور ماوراءطبیعی به دانش آموز: زیرا که معتقد است جهان جز ماده نیست.

نظریه سارتر درباره انسان

از نظر سارتر، انسان موجودی است آزاد، که نه عوامل تاریخی و محیطی و نه عوامل درونی و عاطفی می توانند او را از آزادی محروم سازند. در واقع سارتر با این نظر خود در برابر کسانی که می خواهند انسان را به گونه ای تابع جبر محیط یا جبر درون بدانند موضعگیری می کند. وی نه جبر اجتماعی «امیل دورکهایم» را قبول دارد که طبق آن انسان ساخته شده محیط اجتماعی خویش است و نه جبر تاریخی «مارکس» و دیگران را باور دارد که انسان را اسیر جبر تاریخ می دانند و نه سخن طرفداران اصالت غریزه را می پذیرد که معتقدند غرائز انسانی نقش تعیین کننده ای در رفتار و اعمال آدمی دارند. سارتر، انسان را موجودی می داند که «محکوم به آزادی» است و هیچ عامل درونی یا بیرونی نمی تواند وی را از این محکومیت رها سازد^۱...

انسان، در اندیشه سارتر موجودی است «وانهاد». یعنی بشر نه در جهان درون نقطه اتکایی دارد و نه در جهان بیرون تا به آن اتکا کند و براساس آن، راهنما و معیاری برای نیک و بد اعمال خود بیابد. تنهاکاری که انسان باید در قلمرو ارزشها انجام دهد این است که به ارزشهایی که انتخاب کرده، وفادار بماند و هیچگاه «صدافت» خود را از دست ندهد. بشر، در جهانی تهی از خداوند به سر می برد. انسان موجودی است که نمی تواند از زیر بار مسؤولیت شانه خالی کند و عذری برای کارهای خود بیابد.

معلم اگزیستانسیالیست

در اینجا به ویژگیهای اساسی انسان در مکتب سارتر (نماینده ضد خدای اگزیستانسیالیسم) می پردازیم و موضع گیری تربیتی متناسب با آن را مطرح می کنیم:

بنابراین معلمی که از انسان شناسی اگزیستانسیالیسم متأثر باشد: کودکانی بی خدا، خودسر، رها شده و غریب تربیت خواهد کرد.

کرامت ذاتی او ناشی از نفخه روح الهی در وجود انسان است. به همین دلیل صبغه آدمی الهی است و اگر رنگ دیگری به او بزنند در حق او ستمی بزرگ روا داشته‌اند. حال، اگر معلم از این ارزش ذاتی انسان آگاه باشد، به دانش آموزان کلاس با دید معلو از بزرگواری و بزرگ پروری نگاه می‌کند و هیچ‌گاه در برخوردهای خود، شخصیت کودکان را خدشه‌دار نمی‌کند و با شلاق تحقیر روح سالم و حساس آنان را نمی‌آزارد. لکن معلمی که از این آگاهی بی‌بهره است به هر اقدامی ممکن است دست بزند و موجبات رکود، انحراف و انحطاط روحی و روانی دانش‌آموز را فراهم سازد.

۳- انسان اراده و اختیار دارد و تنها موجودی است که در انتخاب راههای مختلف تواناست، هر راهی برگزیند به نگرشها و گرایشهای او بستگی دارد. هم می‌تواند به سوی خدا رود و مقرب درگاهش گردد و هم قادر است عصیان کند و سر در آستانه شیطان بساید. معلم آگاه از این ویژگی انسانی، در آموزش و تدریس، یادگیرنده را بی‌اختیار و مجبور تلقی نمی‌کند که باید در هر شرایطی تسلیم گفته‌های معلم باشد، بلکه به عنوان موجودی که می‌تواند کار و فعالیت کند و با اراده و اختیار شیوه و روش مناسبی برای انجام فعالیتهای یادگیری خود اختیار کند، می‌نگرد. از ویژگی اراده و اختیار می‌توان برای پرورش ابعاد شخصیت دانش‌آموز بهره جست. همچنین معلم، در صورت داشتن باور عمیق به اهمیت اراده و اختیار در وجود انسان، مراقب این مسئله خواهد بود که اگر صلاحیت تربیتی لازم را در وجود مترقی به وجود نیاورد، او راه دیگری را خواهد پیمود. چون اراده اختیار دارد، در مسیر انحطاط به تدریج با قاطعیت بیشتری قدم برخواهد داشت. و چون قدرت تفکر دارد، برای اهداف شیطانی برنامه‌ریزی خواهد کرد. بنابراین، قابل توجه و بخشش نیست که ما عنصر اراده را در وجود انسانی در مسیر کمال وجودی او تجهیز نکنیم و از این عطیه الهی در جهت تربیت انسانی «میرد» به سوی خدا بهره نگیریم.

۴- انسان خداجوست و صرفاً باعبادت حق تعالی راضی می‌شود و دلش آرام می‌گیرد. باید گفت انسان منهای عبادت الهی مانند زمین شوره‌زاری است که در آن هرچه بکاریم، به بار نمی‌نشیند و می‌خشکد. آن‌چه که به روح و روان آدمی طراوت و بالندگی می‌دهد و باعث می‌شود که بذره‌های فطرت در وجود انسان به گلهایی زیبا تبدیل گردند، تسلیم انسان در برابر حضرت حق است. فلسفه خلقت انسان هم جز این نیست که خدا را پرستد و از طریق پرستش به کمال و ارزش وجودی خود بیفزاید، معلم خداجو و خدامحور با آگاهی از این ویژگی بارز انسان، هدف تربیتی «بنده پروری» را یکی از اهداف اصلی خود قرار می‌دهد و در کنش و روش خود پیامهای الهی را به گوش و قلب او می‌رساند.

۵- انسان اندیشمند است. در اهمیت عقل و اندیشه انسان همین بس که وقتی خداوند آدم را آفرید جبرئیل را براو فرستاد و فرمود به آدم بگو تو از بین سه چیز، یکی را باید انتخاب

شناخت انسان و نقش تربیتی معلّم □ ۱۷

چیزی که باید برای او مکشوف باشد، جان و روان انسان است، چطور ممکن است معلّم جان را نشناسد، ولی قادر به «جان‌پروری» باشد، فطرت را نشناسد، ولی بتواند پرورش‌دهنده خوبی برای فطرت دیگری باشد. معلّم هرطور به انسان بیندیشد، همان‌طور به تربیت او همت خواهد کرد. معرفت او از انسان، نمایانگر چگونگی راه تربیت است. چند نمونه از نظریه‌های انسان‌شناسی را مطرح می‌کنیم و به موضع‌گیری تربیتی متناسبی با آنها می‌پردازیم:

نظریه مارکس درباره انسان

مهمترین صفت مشخصه نظر مارکس در خصوص مفهوم انسان این است که ما الزاماً دارای طبیعتی اجتماعی هستیم. به این معنی که مناسبات اجتماعی، تمامی طبیعت واقعی ما را تشکیل می‌دهد. مارکس مایل است بگوید که به‌جز تعداد معدودی حقایق زیستی آشکار، مثل نیاز به خوردن، چیزی به نام طبیعت انسان وجود ندارد. آنچه را که در خصوص افراد یک جامعه در یک زمان صدق می‌کند (حتی اگر به‌طور عام هم صدق کند)، الزاماً در زمان یا مکان دیگری صدق نمی‌کند. آنچه یک فرد انجام می‌دهد، الزاماً یک عمل اجتماعی است و این متضمن وجود افراد دیگری است که روابط معینی با او برقرار می‌کنند.^۱

از نظر مارکسیسم انسان زائیده شرایط اجتماعی و محیط اقتصادی خویش است. حتی نیازهای بیولوژیکی انسان نیز انعکاسی از خصلت‌های اجتماعی است و به‌وسیله همین خصلت‌های اجتماعی نیز تغییر و تحول پیدا می‌کند.^۲

معلّم مارکسیست

معلمی که از چنین مکتبی، که اینک افول یافته، متأثر باشد و انسان‌شناسی این مکتب الحادی را بپذیرد، به اصول زیر معتقد خواهد بود.

۱ - عدم اعتقاد به استعداد‌های فطری در دانش‌آموز: زیرا که اعتقاد دارد فرد محصول شرایط اجتماعی و تاریخی است.

۲ - عدم توجه و اعتبار به اراده و اختیار فرد در جریان تعلیم و تربیت: زیرا که در انسان به ویژگی اراده و اختیار قایل نیست و جبر تاریخ را شکل‌دهنده شخصیت می‌داند.

۱. لسلی استولنس، هفت نظریه درباره طبیعت انسان، ترجمه دکتر محسن‌پور، انتشارات رشد، ص ۹۴

۲. عبدالله نصری، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، جهاد دانشگاهی علامه طباطبائی، ص ۲۷۶

شناخت انسان و نقش تربیتی معلّم

هر علمی موضوعی دارد، موضوع تعلیم و تربیت «انسان» است. علوم طبیعی در طبیعت کنکاش و قوانین حاکم بر آن را کشف می‌کند. علوم انسانی وجوه مختلف روابط انسانی را بررسی می‌کند و به قانونمندی‌هایی دست می‌یابد. نظر به اینکه نوع برداشت از ماهیت انسان به نظریات و قضاوت‌های مختلف در خصوص روابط انسانی، اجتماعی جهت می‌دهد، می‌توان گفت مبانی همه علوم انسانی را شناخت ماهیت انسان تشکیل می‌دهد.

در بین علوم انسانی نیز، تعلیم و تربیت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا که تنها از طریق تربیت فرد برای اشتغال در امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... آماده می‌شود. اگر فردی تربیت سالم نداشته باشد، ولی در صحنه سیاست ظاهر شود، «سیاست باز» می‌گردد. اگر در صحنه اقتصاد به فعالیت بپردازد، کسب امکانات مادی به هر قیمت را هدف اصلی زندگی خود قرار می‌دهد و با جلوه‌های ناپایدار و بی‌اساس اقتصادی در روزمرگی و لذات زودگذر غوطه می‌خورد. اگر به توسعه روابط اجتماعی خود با دیگران بپردازد، قصد و نیت غیرالهی در سر دارد. خلاصه، انسان تربیت نشده به هر کجا قدم گذارد زشتی‌ها و انحطاط‌ها را به آنجا می‌برد. برعکس، انسان تربیت شده در هر مکان و محفل و موقعیتی قرار گیرد، آنجا را با نور شخصیت الهی، انسانی خود منور می‌سازد. به علت این جایگاه و اهمیت تربیت است که علم مربوط به این امر مهم نیز در بین علوم انسانی دیگر مقامی ویژه پیدا می‌کند و به یک اعتبار «سیدالعلوم» می‌شود.

معلّم، مجری و کارگزار اصلی تعلیم و تربیت است و با «سیدالعلوم» می‌خواهد «سیادت فطری» انسان را به «سیادت اکتسابی» بدل کند. اوست که خود را به شناخت، مهارت و نگرش مربوط به این رسالت مجهز می‌کند و گلهای فطرت انسانها را شکوفا می‌سازد. طبعاً اساسی‌ترین

مفهوم و انواع صلاحیتهای حرفه معلمی □ ۱۵

ب - صلاحیتهای عاطفی^۱: منظور از صلاحیتهای عاطفی، مجموعه گرایشات و علایق معلم نسبت به مسایل و موضوعات مرتبط با تعلیم و تربیت است. به عنوان نمونه، «گرایش و علاقه به تکریم دانش آموز» یکی از صلاحیتهای عاطفی است.

ج - صلاحیتهای مهارتی: آن بخش از صلاحیتهاست که به مهارتها و تواناییهای علمی معلم در فرایند یادگیری مرتبط می شود. به عنوان مثال، «مهارت معلم در تهیه طرح درس» یکی از این صلاحیتهاست.



از مجموعه صلاحیتهای سه گانه، صلاحیت تأثیر گذاری بر دانش آموز حاصل می شود، معلم آن چه را که در دوره تربیت معلم آموخته است، نمی تواند روی شخصیت دانش آموز پیاده کند. توانایی تأثیر گذاری بر دانش آموز و تغییر دادن رفتار او بین معلمان، متفاوت است. این تفاوت ممکن است به چند علت باشد:

۱ - ممکن است به علت نوع تربیت خود معلم قبل از ورود به نظام تربیت معلم و تجربیات قبلی او باشد. مثلاً اگر کسی در دوره کودکی و نوجوانی به علت فقدان محیط سالم تربیتی در خانواده، دچار افسردگی شود و همین شخص وارد دوره های تربیت معلم گردد، در کسب صلاحیتهای عاطفی با مشکل مواجه خواهد شد. به طور طبیعی این فرد از فرد دیگری که در یک محیط تربیتی سالم پرورش یافته است، متفاوت خواهد بود.

۲ - ممکن است به علت ذوق و استعداد های ذاتی افراد باشد. بعضی استعداد و توانایی ذاتی برای معلمی دارند و به همین دلیل از همدیگان خود در تدریس موفق ترند. به عنوان مثال، یکی از کارهای معلم، «مدیریت کلاس درس» است. بعضی با اینکه علم و آگاهی لازم را نیز در این کار دارند، ولی در عمل قادر به اداره کلاس نیستند. یا آن که کسب این توانایی، تمرین و تجربه لازم را می طلبد، ولی مقدار زیادی به استعداد ذاتی افراد مربوط است. بنابه علل فوق و علل دیگر، محصولات دوره های تربیت معلم و صلاحیتهای کسب شده توسط معلمان یکسان نخواهند بود. به همین دلیل توانایی تأثیر گذاری آن روی دانش آموزان نیز متفاوت است.

۱. Affective competencies

تجویز شده است.

ج - تربیت همه‌جانبه است: انسان دارای تواناییها و استعدادهاى مختلف است. هریک از استعدادها به منزله گلی است که در مزرعه وجودی انسان کاشته شده است و برای پرورش همه آنها باید محیط تربیتی مساعد تدارک دید. اگر برخی از این بذرهاى گل رشد کنند و برخی در دل خاک پنهان مانند، مزرعه وجودی انسان طراوت لازم را نخواهد داشت، تعلیم و تربیت اسلامی به رشد همه این تواناییها عنایت دارد و جنبه‌های اساسی شخصیت انسان را به‌طور موزون و هماهنگ پرورش می‌دهد.

د - تربیت محور همه‌چیز است: در نظام تربیتی اسلام، حیات و مشروعیت هر بعدی از زندگی انسان به تربیت سالم وابسته است. درمیدان سیاست، کسی ماندنی است که سیاست او زمینه‌ساز تربیت صحیح باشد و خود او نیز با رفتار خود، نمونه‌ای از تربیت الهی را نشان دهد. درمیدان اقتصاد، کسی پایدار است که از ماده و اقتصاد «هدف» نسازد و با اعتقاد به وسیله بودن اقتصاد، زمینه مساعدی برای پرورش استعدادهای عالی انسانی فراهم نماید. در صحنه جنگ و جهاد، آن مجاهدی پیروز است که برای خدا بجنگد و با محو عوامل مخل رشد و کامل انسان، محیط سالمتری برای پرورش انسان فراهم سازد. به‌طور کلی، هر فعالیتى که انجام می‌گیرد، به منزله ابزار و وسیله‌ای برای ایجاد محیط تربیتی مساعد برای انسان منظور شود و هر کس در هر صحنه‌ای، صفات انسان الهی را با خود داشته باشد.

با این توضیح می‌توان گفت: در یک نظام اسلامی، معلم با صلاحیت کسی است که علاوه بر تواناییهای علمی و آموزشی: ✓

- به تعلیم و تربیت اسلامی باور قلبی دارد و سعی می‌کند یادگیرنده را به خدا متوجه سازد.
- به‌طور همه‌جانبه پرورش یافته است. می‌تواند در تأمین هدفهای تربیتی اعم از عقلانی، عاطفی، اجتماعی، جسمانی و معنوی، هدایت و راهنمایی لازم را به‌عمل آورد.
- تربیت را اصل و اساس همه‌چیز می‌داند.

انواع صلاحیتهای

صلاحیتهای معلمی را در سه حیطه می‌توان طبقه‌بندی نمود:

الف - صلاحیتهای شناختی^۱: منظور از صلاحیتهای شناختی، مجموعه آگاهیها و مهارتهای ذهنی است که معلم را در شناخت و تحلیل مسایل و موضوعات مرتبط با تعلیم و تربیت توانا می‌سازد. به‌عنوان مثال، «شناخت علایق و تواناییهای ذهنی، یادگیرنده»، یکی از صلاحیتهای شناختی معلم است.

۱. Cognitive competencies

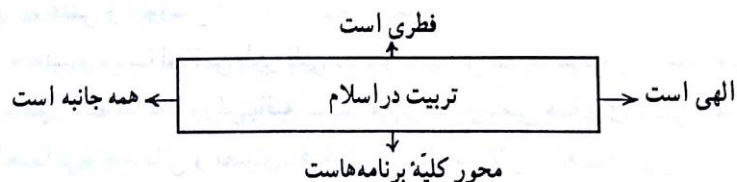
صلاحیت معلمی و نظام تربیتی

تعیین صلاحیتهای حرفه معلمی براساس نظام تربیتی و نوع نگرش به انسان است. هر مکتبی مطابق قضاوتی که درباره ماهیت انسان می کند، آرمانهای تربیتی خود را تعیین می نماید و براساس آرمانها و اهداف نهایی تعلیم و تربیت، سیمایی از معلم مطلوب و مورد نظر خود را ترسیم می نماید. مکتبی که به بعد عقلانی وجود انسان اهمیت ویژه ای می دهد، پرورش قوه تفکر را هدف اساسی نظام تربیتی خود می داند و برای تحقق چنین هدفی، معلم متفکر و دارای قدرت اندیشه قوی تربیت می کند.

مکتبی که تعلیم و تربیت را فقط درآماده کردن فرد برای جامعه و سازگار ساختن او با ارزشها و هنجارهای جامعه خلاصه می کند، پرورش انسان اجتماعی و سازگار را هدف خود می داند و برای آن، معلمانی با چنین صلاحیتهایی تربیت می نماید. به طور کلی، هرکسی و هر نظامی درباره معلم و صلاحیتهای او همان گونه می اندیشد که درباره ماهیت انسان فکر می کند.

گذری بر ویژگیهای تربیت در اسلام و جامعیت صلاحیتهای

چهار ویژگی کلی نظام تربیتی اسلام را ذکر می کنیم و براساس آن، جهت گیری خود را درخصوص صلاحیت معلم مشخص می سازیم:



الف - تربیت الهی است: منظور از الهی بودن تربیت این است که جهت همه فعالیتهای تربیتی، اعم از اهداف، محتوا، اصول و روشهای تربیت، همگی به سوی خداوند است. نظام تربیتی باید صبغه الهی داشته باشد و محصولی که تولید می کنند، به درد جامعه اسلامی بخورد.

ب - تربیت فطری است: فطری بودن تربیت، هماهنگی بایدها و نبایدهای تربیت با جان و روان انسان را نشان می دهد. نظام تربیتی چیزی جز مجموعه ای از بایدها و نبایدها نیست. در نظام تربیتی اسلام، با توجه به اینکه واضح و تعیین کننده این دستورات و ضوابط رفتاری خداوند است، همسویی اصول و روشهای تعلیم و تربیت با نیازهای فطری انسان به طور اکمل رعایت شده است. به اعتبار دیگر این نسخه ای است که توسط طبیب حاذق برای درمان دردهای بشری

۱۲ □ صلاحیتهای حرفه معلمی

که به چه درد زندگی آدمی می خورد.»

همین طرز تلقی کافی است تا رابطه عاطفی دانش آموز با محتوای کتاب قطع شود. باز ممکن است فراگیر، درس را مطالعه کند و در آزمون نیز نمره بالایی به دست آورد، ولی آنرا به طور مؤثر یاد نگیرد و در رفتار او و در نگرش او تغییری به وجود نیاید.

برای تقویت صلاحیتهای معلمی لازم است صلاحیتهای مورد انتظار توسط برنامه ریزان به خوبی تدوین شوند و مبنای طراحی نظام تربیت معلم قرار گیرند. هدفهای برنامه های درسی تربیت معلم، محل ورود صلاحیتهای معلمی به نظام تربیتی است. هدفها براساس صلاحیتهای تعیین می شوند و برنامه های درسی نیز براساس هدفها تعیین و سازماندهی می شوند. فرض کنید که یکی از صلاحیتهای لازم برای معلم، شناخت نیازها و علایق یادگیرنده است. مطابق این صلاحیت، هدف زیر لازم است:

«معلم بتواند نیازها و علایق یادگیرنده، در دوره ابتدایی را شرح دهد.»

این هدف اقتضا می کند که محتوای انتخاب شده بتواند خصوصیات روحی و روانی فراگیر را به معلم معرفی کند.

صلاحیت	هدف ^۱	محتوا ^۲
شناخت نیازها و علایق یادگیرنده	فراگیر بتواند نیازها و علایق یادگیرنده را توضیح دهد.	۱ - تعلق گروهی، یکی از نیازهای اساسی دوره کودکی است. ۲ - کودک نیاز به هدف دارد، مربی می تواند با تعیین هدفهای مناسب برای او، امکان فعالیتهای یادگیری بیشتری را فراهم سازد.

رابطه بین صلاحیت و اهداف و محتوا، رابطه ای دوطرفه است. از نظر برنامه ریزی و طراحی، مسیر کار از صلاحیت به طرف محتوا و سپس سطوح پایین تر فرایند برنامه ریزی است؛ یعنی نخست صلاحیتهای تعیین می شوند و اهداف براساس صلاحیتهای تدوین می گردند و سپس، محتوا براساس اهداف انتخاب و سازماندهی می شود.

بنابراین در مرحله طراحی، «صلاحیت» مبنای تصمیم گیری است؛ لکن در مقام تحقق، حرکت از محتوا به طرف صلاحیت است؛ یعنی محتوای انتخاب شده تدریس می شود و هدفهای آموزشی تحقق می یابند و از مجموعه اهداف، صلاحیتهای لازم در فراگیران به وجود می آید.

مفهوم و انواع صلاحیتهای حرفه معلمی □ ۱۱



وجود یکی از این سه رکن برای داشتن صلاحیت کافی نیست. مادری را در نظر بگیرید که فرزند خود را می شناسد و می داند که او چه ویژگیهایی دارد؛ ولی در برابر رفتارهای کودک نمی تواند خود را کنترل کند، زود عصبانی می شود، زود آرام می شود، گاهی پرخاش می کند و گاهی مهرورزی می کند و به طور کلی نمی تواند گرایش و عاطفه خود را به طور متعادل ابراز کند. و در نتیجه، در کار تربیت فرزند با مشکلات فراوان مواجه می شود. در این حالت می توان گفت که این فرد صلاحیت مادری ندارد یا پزشکی را در نظر بگیرید که علم و اطلاعات لازم را در مورد امراض و بیماریهای مختلف دارد، ولی در ارتباط با بیماران، اصول انسانی را رعایت نمی نماید. معلمی را به نظر آورید که آگاهیهای لازم را در مورد فنون و روشهای تدریس دارد، ولی مهارت و توانایی تدریس را به دست نیاورده است؛ یعنی قادر نیست عملاً مفاهیمی را به یادگیرنده بیاموزد و یا مهارتهایی را در آنها تقویت نماید. در این حالت نیز می گوییم که این فرد در کار معلمی صلاحیت لازم را به طور ناقص کسب کرده است.

صلاحیت معلمی

بنابراین، می توان گفت: «منظور از صلاحیت معلمی، مجموعه شناختها، گرایشها و مهارتهایی است که معلم با کسب آنها می تواند در جریان تعلیم و تربیت به پرورش جسمی، عقلی، عاطفی، اجتماعی و معنوی فراگیران کمک کند.»

اگر فردی در جریان تربیت معلمی خود شناختهای لازم را به دست آورد و نسبت به امر تدریس و یادگیری در او نگرشهای مثبت فراهم نشود، معلمی او ناقص است و نمی تواند به یادگیری مؤثر کمک کند. یک معلم تاریخ را در نظر بگیرید که اطلاعات تاریخی زیادی دارد، ولی وقتی که وارد کلاس می شود، می گوید: «بچه ها من خیلی تاریخ خوانده ام، ولی تاکنون نفهمیده ام

۱۰ □ صلاحیتهای حرفه معلمی

چیزی یا کسی بسپاریم، تا درباره توانایی و قابلیت آن چیز و یا آن شخص مطمئن نشویم، آرام نمی‌نشینیم. حال درباره معلمی چگونه؟ آیا ارزش دارد که صفحاتی در بیان صلاحیت معلمی سیاه کنیم و وقتی برای مطالعه این سطور صرف نماییم؟ نمی‌دانم؟ از جان و روان خودتان بپرسید. آیا حاضرید روان و عاطفه کودک خود را به هر «کسی» بسپارید؟ آیا منطقی است که در خریدن لباس برای فرزندانتان، مغازه مناسب و خوبی را جستجو کنیم و برای تهیه غذای مقوی برای او طبّاحی ماهر و مطمئن را سراغ بگیریم و در فکر چاق و چله شدن فرزند خود باشیم، ولی به معلمی و تربیت او که «جان» را پرورش می‌دهد گلهای فطرت را در روان پاک کودک شکوفا می‌سازد، کم‌بها دهیم؟ عقل و منطق به ما می‌گوید:

اگر لباس زیبایی، ظاهر تو را آراسته می‌کند و به تو وقار می‌بخشد؛

اگر چهره زیبایی، به جاذبهات می‌افزاید و به تو جمال می‌بخشد؛

اگر مقام زیبایی، تو را قدرتمند می‌سازد و به تو هیبت می‌بخشد؛

اگر علم زیبایی، تو را آگاه می‌سازد و به تو بصیرت می‌بخشد؛

اگر ...

همه به شرطی زیباست که عقل و جانت زیبا باشد. عقل و جان زیبا نیز حاصل کار معلم است. اوست که اگر صلاحیت داشته باشد، می‌تواند شاکله افراد را طوری بسازد که لباس و چهره و مقام و علم آنها همه نشانه و نردبان رشد و کمال باشد و اگر صلاحیت نداشته باشد، با شاکله کاری می‌کند که هر چیزی به آن اضافه می‌شود، به «زشتی» او می‌افزاید و او را از مسیر رشد و کمال بیشتر دور می‌کند. پس، اگر درباره صلاحیت هر چیزی بحث می‌کنیم، صلاح انسان بودنمان در این است که بحث و تفکر در خصوص صلاحیت معلمی را در صدر قال و مقال خود قرار دهیم و هر جا که هستیم و در هر موقعیتی به سر می‌بریم (برنامه‌ریزی می‌کنیم، کتاب درسی می‌نویسیم، تدریس می‌کنیم و ...) چه در حرف و چه به هنگام عمل، در تقویت صلاحیت این حرفه مقدس بکوشیم. مفهوم «صلاحیت»^(۱)

✓ صلاحیت در لغت معمولاً به عنوان مناسب برای مقصود، درخور و سزاوار، کفایت کننده، و یا به معنای درست کیفیت یافته، قابل پذیرش و یا به معنای «توانا»، و در حالتی نیز به آمادگی کافی برای وارد شدن به حرفه‌ای خاص برمی‌گردد و ارتباط مستقیمی با داشتن گواهی یا تأییدیه خاص در آن حرفه دارد.^۱

✓ در هر کاری، کسی که قابلیت و توانایی لازم برای انجام آن کار را داشته باشد، می‌گوییم که در آن کار صلاحیت دارد. می‌توان گفت که صلاحیت دارای سه رکن است: رکن شناخت، رکن گرایش و رکن مهارت.

مفهوم و انواع صلاحیتهای حرفهٔ معلمی

ضرورت بحث

معلمی، رسالت عظیمی است. شاید واژهٔ «عظیم» نیز بار معنای مستتر در واژهٔ مقدس معلم را تواند نشان دهد؛ زیرا این واژه را دربارهٔ امور کمی نیز به کار می‌بریم. می‌گوییم؛ کوه بزرگ، دریای عظیم و امثال اینها. آیا رواست کلماتی را که برای نشان دادن بزرگی مادهٔ بی‌جان به کار می‌رود، در خصوص کار معلم نیز که از آثار کلامش جانها زنده می‌شوند و روحها بالندگی پیدا می‌کنند مورد استفاده قرار دهیم؟ قطعاً روا نیست؛ ولی چاره چیست؟ ما جز واژه‌های معمولی که ساختهٔ ذهن و فکر محدودمان است، ابزاری نداریم و جز کلمات مرسوم، وسیله‌ای نمی‌شناسیم؟ به همین دلیل نمی‌توانیم آن‌گونه که در شأن این رسالت مقدس است، بنویسیم و یا بگوییم. وقتی می‌خواهیم پیش پزشکی برویم، ابتدا بررسی می‌کنیم، از این و آن می‌پرسیم و از آثار طبابت و مهارت او جويا می‌شویم تا بهترین را انتخاب کنیم. می‌دانیم که اگر طبیب ما حاذق نباشد جانمان در خطر است.

وقتی می‌خواهیم ساختمانی بسازیم، سراغ مهندسی را می‌گیریم که در ساختن بناها و طراحی نقشه‌ها امتحان خود را داده باشد و بتواند بنایی محکم و مطمئن برای ما بسازد می‌دانیم که اگر مهندس ساختمان ما ماهر نباشد، خانه‌مان مطمئن نخواهد بود.

وقتی می‌خواهیم مسافرت برویم و به آن بهانه ماشینی سوار شویم، از راننده و از راه جويا می‌شویم. راهی را امن می‌دانیم که در آن، راهزنی تهدیدمان نکند و راننده‌ای را صالح می‌دانیم که در رانندگی، مهارت و تجربه لازم را داشته باشد. می‌دانیم که اگر راه پرخطر باشد و راننده ناشی، به مقصد نخواهیم رسید.

به هر حال، در هر موردی که می‌خواهیم دست به انتخاب بزنیم و بخشی از زندگی خود را به